

سرمقاله

پیرامون بیانیه ۱۴ فعال سیاسی مدنی در داخل کشور!

... تا آنجا که به میلیونها کارگر گرسنه و زحمتکش زخم خورده و محروم ما باز می گردد، "بیانیه" در میان این توده عظیم تشکیل دهنده اکثریت آحاد جامعه، واکنشی ایجاد نکرد و نه آن بیانیه و نه تبلیغات حول آن که از این حرکت به عنوان "یک ائتلاف بزرگ ملی" یاد می کند، نتوانست نظر آنها را به خود جلب کند. خود همین امر به طور فی نفسه عدم مطابقت ایده های مطرح شده در بیانیه و مهمتر از آن راه رسیدن به این خواستها را با واقعیت عینی جامعه و مطالبات اساسی توده ها نشان داد. توده های محروم آشکار ساختند که آنها این بیانیه نویسی و طومار حمایتی را نه "یک ائتلاف بزرگ" و نه یک ائتلاف "ملی" می دانند. بنابراین، بیانیه به رغم ادعای نویسندگانش مبنی بر این که خواستهای آنها بیانگر مطالبات "بخش وسیعی از مردم" است، قادر نشد حتی بخشی از نیروی توده های تحتانی و ستمکش را بسوی خود جلب کند چه رسد به اینکه آنها را سازمان دهد....



در باره تشدید تشنج در خلیج فارس

(گفتگوی کانال بذرهای ماندگار با رفیق فریبرز سنجری)

... اگر بخواهیم با آنچه در منطقه می گذرد علمی برخورد کنیم باید دلایل اقتصادی لشکرکشی ها و خرجهای میلیاردی جمهوری اسلامی را در نظر بگیریم و اگر چنین کنیم می بینیم که سیاستی که این رژیم در منطقه پیش می براه ، سیاستی است درست در جهت منافع امپریالیستها که نیروی انسانی و خرچش را جمهوری اسلامی می ده و سودش را امپریالیستها و به خصوص آمریکا به جیب می زنند. در شرایطی که آمریکایی ها در تلاشند تا در رقابت با بقیه امپریالیستها سهم هر چه بیشتری از منافع موجود در منطقه را به جیب بزنند و با تنش و بحران سازی بازار فروشی برای تجهیزات نظامی خودشان درست کنند و در تقابل با رقبایشان حضور نظامی خودشان را در منطقه تشدید و توجیه کنند خوب رفتار غیر نرمال جمهوری اسلامی می شه همان عاملی که آنها برای پیشبرد این سیاست به آن نیاز دارند....

به یاد بهروز دهقانی که در پیوند

اندیشه و عمل صمیمی بود! (۱۲)

... در یک دوره، بهروز و صمد و کاظم در یک دبیرستان در گوگان (کاوگان) مشغول کار شدند. کفالت این دبیرستان به عهده بهروز بود در عین حال که زبان انگلیسی را هم تدریس می کرد. این سه رفیق همدل و همراز با ابتکار و کوشش خود تحولی در دبیرستان خود به وجود آوردند. کاظم محلی که در گوشه ای از دبیرستان قرار داشت و قبلاً از آن به عنوان طویله استفاده می شد را رفت و روب کرد و گوشه ای از آن را با خرید چند لوله آزمایش و چراغ الکلی و جوهر نمک و ... به یک آزمایشگاه شیمی تبدیل نمود و در گوشه دیگر نیز آزمایشگاه علوم تجربی برپا کرد. وسایل لازم البته با صرف پولی از جیب خود کاظم و بهروز و صمد و همچنین با کمک اولیای دانش آموزان تأمین شد....

جمهوری اسلامی وسیله و نتیجه

سرکوب انقلاب سالهای ۵۶ - ۵۷

.... این روز ها گاه با جوانانی مواجه می شویم که در حالی که فقر و فلاکت، فساد و اختناق و سرکوب های جمهوری اسلامی خشم و نفرت آنها را برانگیخته ، تحت تأثیر این تبلیغات قرار دارند که گویا جمهوری اسلامی حاصل انقلاب سالهای ۵۶ و ۵۷ بوده است. این جوانان با دیدن وضع موجود و با تکیه بر حنایات انکار ناپذیر دیکتاتوری لجام کسینخته حاکم، آن انقلاب را انکار کرده و گاه حتی نیروهای مسلح آن دوره چون سازمان چریکهای فدائی خلق ایران را به دلیل این که در پای گیری آن انقلاب نقش داشته اند، آماج انتقادات خود قرار می دهند. این وضع باعث شده که برای شنیدن تبلیغات سلطنت طلب های بی همه چیز نیز گوش های شنوایی پیدا شوند....

در صفحات دیگر

- گرامی باد ۱۸ تیر سالروز جنبش دانشجویی سال ۱۳۷۸..... ۱۰
- مذاکره با جمهوری اسلامی، پشت به مردم، رو به دشمن ۱۱
- یادی از کشاورزان مبارز اصفهان ۱۶
- کتاب سازی با نام رفیق حمید اشرف ۲۰
- کمکهای مالی ۲۴



پیرامون بیانیه ۱۴ فعال سیاسی مدنی در داخل کشور!

جریان جنبش سال ۸۸ و قیام سال ۹۶ و اعتصابات توده ای طولانی و شجاعانه کارگران هفت تپه و فولاد اهواز در عرصه اجتماعی مورد تاکید قرار گرفتند نشان داده اند که اصلاح پذیری در نظام حاکم افسانه ای بیش نبوده و تبلیغ جلوه هائی از آن نظیر "استعفای رهبر" و "برگزاری انتخابات آزاد" و "تغییر قانون اساسی" و ... در چارچوب دیکتاتوری موجود و توهم پراکنی در جهت امکان تحقق کمترین مطالبات پایه ای مردم ما با وجود حفظ رژیم و نظام استثمارگرانه سرمایه داری در کشور، یک داستان سترون است که به بازی با یک کارت سوخته می ماند.

این تاکید بیانیه نویسان در اطلاعیه دوم خود نیز مبنی بر این که خواستار "گذار کامل" و "مسالمت آمیز" از این رژیم "ایران ویران کن" می باشند اصالت ادعاهای بیانیه نویسان را محک می زند. چرا که اگر منظور از خواست تغییر قانون اساسی، "استعفای رهبر" و خواست های اصلاح طلبانه ای نظیر آنها تحقق خواسته های اکثریت آحاد جامعه یعنی کارگران و زحمتکشان و یا حتی اقلیت متوسط خرده بورژوازی باشند، نه "رهبر" و نه هیچ یک از سردمداران و گردانندگان رژیم حاکم هرگز به صورت مسالمت آمیز به چنان خواستهائی تن نمی دهند. در جامعه ای که تحت سلطه یک دیکتاتوری عربان و خشن امپریالیستی حتی بدیهی ترین خواستههای انسانی نظیر پرداخت مزد سر وقت به کارگران و اعتراض به عدم پرداخت مزدهای معوقه، با زندان و شکنجه و شلاق، پاسخ می گیرد بماند به دیگر مظالم اجتماعی، از بکیر و به بند اهل قلم و هنر گرفته تا عدم آزادی بیان و تشکل برای مردم، آزادی پوشش زنان، و اصولا فقدان هر گونه خواست

سیاسی و مدنی داخل کشور" منتشر و با گردآوری صد ها امضا از نیروهای هم جنس خویش حمایت خود از بیانیه داخل کشور را اعلام داشتند.

در ادامه این کارزار، از جمله در فضای مجازی یک هشتک اینترنتی تحت عنوان "گذار از رژیم، سید علی- استعفا" به راه انداخته شد و تبلیغات گزافی هم در مورد اهمیت انتشار این بیانیه به مثابه "پدیده نوظهور" به راه افتاد که گرچه اصلتی نداشت ولی وجه مشخص اصلی آن، دشمنی با نظرات و نیروهای رادیکال اپوزیسیون و طرفداران انقلاب اجتماعی بود.

اما تا آنجا که به میلیونها کارگر گرسنه و زحمتکشان زخم خورده و محروم ما باز می گردد، "بیانیه" در میان این توده عظیم تشکیل دهنده اکثریت آحاد جامعه، واکنشی ایجاد نکرد و نه آن بیانیه و نه تبلیغات حول آن که از این حرکت به عنوان "یک ائتلاف بزرگ ملی" یاد می کند، نتوانست نظر آنها را به خود جلب کند. خود همین امر به طور فی نفسه عدم مطابقت ایده های مطرح شده در بیانیه و مهمتر از آن راه رسیدن به این خواستهها را با واقعیت عینی جامعه و مطالبات اساسی توده ها نشان داد. توده های محروم آشکار ساختند که آنها این بیانیه نویسی و طومار حمایتی را نه "یک ائتلاف بزرگ" و نه یک ائتلاف "ملی" می دانند. بنابراین، بیانیه به رغم ادعای نویسندگانش مبنی بر این که خواستههای آنها بیانگر مطالبات "بخش وسیعی از مردم" است، قادر نشد حتی بخشی از نیروی توده های تحتانی و ستمکش را بسوی خود جلب کند چه رسد به اینکه آنها را سازمان دهد. دلیل این ناکامی صادر کنندگان بیانیه این است که توده ها به تجارب خود اتکاء می کنند و تجارب چهل سال اخیر آنها که بویژه در

انتشار نامه ای تحت عنوان "بیانیه ۱۴ فعال مدنی سیاسی داخل کشور" در روز ۲۱ خرداد ۱۳۹۸ (۱۱ ژوئن ۲۰۱۹) با خواست "استعفای" خامنه ای و "تغییر قانون اساسی" و تبلیغ وسیع آن توسط رسانه های بین المللی بویژه در فضای مجازی، به فرصتی تبدیل شده تا مدافعان رنگارنگ گفتمان عقیم "اصلاحات" در جمهوری اسلامی بار دیگر به میدان بیایند و در شرایط وجود یک بحران عمیق در ماشین دولتی و تضادهای ناشی از آن، بکوشند تا پس از قیام دی ماه ۹۶، متاع کهنه شده خویش را با یک بسته بندی فریبکارانه جدید به کارگران و مردم محروم به جان آمده ما قالب کنند. آنها ادعا می کنند که گویا خواست برکناری تبهکاری که با قدرت طبقه حاکم و اربابان بین المللی اش بر مسند راس نظام دیکتاتوری وابسته حاکم تکیه زده و یا خواست تغییر قانون اساسی، مطالباتی هستند که می توانند در چارچوب "استبداد سیستماتیک" حاکم (لفظی که خود بیانیه در توصیف حکومت به کار می برد) آن هم از راه "مسالمت آمیز" کلید زده شده و به سرانجام رسند.

در صحنه سیاسی موجود، انتشار نامه فوق با واکنش سریع طیف رنگارنگی از نیروهای راست، توده ای - اکثریتی و سلطنت طلب و جمهوری خواه و ... مواجه شد که به رغم هر اختلافی، در یک نکته مشترک هستند و آنهم تلاش به منظور زنده نگاه داشتن توهم به تغییر نظام از درون، دشمنی با انقلاب توده ای و مخالفت با هر گونه شیوه مبارزه رادیکال و انقلابی مردم به جان آمده علیه دشمنانشان می باشد. بر این اساس آنها به دفاع تمام قد از بیانیه پرداخته اند. همین طیف از نیروهای سیاسی کمی بعد از انتشار بیانیه، در خارج از کشور اطلاعیه ای را از سوی "کمیته حمایت" از بیانیه تکمیلی ۱۴ کنشگر

دیکتاتوری و مخالف سرسخت شیوه های قهر آمیز مبارزه، انتشار نامه های "سرگشاده" از طرف این یا آن شخصیت یا گروهی از شخصیت های وابسته به یکی از دار و دسته های حاکم با خواست "استعفای رهبری"، "یا محدود کردن اختیارات آن" و یا خواست اصلاحات جزئی در قانون اساسی و یا برخی بندهای آن و ... اشاره کرد.

یکی دیگر از معروفترین و گسترده ترین کارزارهایی که در چارچوب این سیاست ضد مردمی امکان بروز یافت "کمپین یک میلیون امضا" در اواسط دهه ۸۰ بود که ادعا می کرد با کاربرد شیوه های مسالمت آمیز و مدنی و مخالفت با مبارزه قهر آمیز و بطور مشخص با جمع آوری یک میلیون امضا خواهان رفع برخی تضییقات جنسی و حقوقی از زندگی سیاه زنان ایران تحت حاکمیت همین نظام و جمهوری اسلامی زن ستیز می باشند. اما هیچ یک از این حرکات پرغم آنکه برخلاف بیانیه نویسی اخیر، برخا دارای حد کمی از بار اجتماعی هم شدند نه تنها قادر به ایجاد جزئی ترین تغییرات و اصلاحات در زندگی توده ها و باز شدن فضای سیاسی و اجتماعی نگشتند بلکه دیر یا زود با چماق سرکوب شدید و قلع و قمع حکومت، یا همان به زعم بیانیه "استبداد سیستماتیک" حاکم مواجه و از صحنه خارج شدند.

در نتیجه سیاست عوامفربانه حکومت در دادن فضای محدود و کنترل شده به نیروهای اصلاح طلب و سازشکار و مهره های دستچین شده نظام برای انتشار انواع طومارهای جمعی و فردی و خواست انجام اصلاحات در نظام حاکم، و در همان حال سم پاشی سیستماتیک علیه ایده های انقلابی و رادیکال، نه سیاست جدید و نوظهوری ست و نه بیانیه اخیر هیچ ویژگی برجسته ای نسبت به حرکت های مشابه پیشین خود دارد.

نکته بعدی ای که اتفاقا در ارتباط با نکته اول قرار دارد و باید مورد توجه افکار عمومی قرار گیرد ترکیب صادر کنندگان و امضا کنندگان این بیانیه است. زحمت زیادی لازم نیست که با توجه به ترکیب امضا کنندگان متوجه شد که بیانیه نویسان طیفی متفاوت الظاهر هستند که در میان آنها از مهره های سابقا نزدیک به بیت رهبری و "ذوب در ولایت فقیه" نظیر "مجد نوریزاد" که تا پیش از جنبش ۸۸ خامنه ای تبهکار را "پدر" خطاب می کرد گرفته تا مجد ملکی، رییس سابق دانشگاه تهران و اصلاح طلب ظاهرا غیر حکومتی و طرفدار "رفراندوم" وجود دارند. در لیست همچنین نام برخی مهره های شناخته شده در فعالیتهای سیاسی علنی تحت نام "فعالین مدنی" که همواره و به اشکال متفاوت امکان تغییر در نظام دیکتاتوری

برخلاف تبلیغاتی که از بیانیه به عنوان "پدیده نوظهور" و "اقدام فراگروهی" نام می برند و در صدد عوامفریبی برای جذب افکار عمومی به افسانه کهنه شده اصلاحات هستند، انتشار بیانیه های گوناگون سیاسی با درخواست برخی تغییرات در نظام و دیکتاتوری نفس بر جمهوری اسلامی از طبقه حاکم، از امپریالیستها و از مجامع امپریالیستی نظیر سازمان ملل برای "رفراندوم"، انتخابات آزاد"، احترام به دموکراسی و کلا برای باز کردن منافذی در فضای سیاسی- اقتصادی کمر شکن جامعه ما نه امر تازه ای ست و نه منحصر به فرد.

متعلق به صف دشمن و سازشکاران همراهشان می باشند را گوشزد کرد.

برخلاف تبلیغاتی که از این بیانیه به عنوان "نخستین" حرکت در نوع خود و "پدیده نوظهور" و "اقدام فراگروهی" نام می برند و در صدد عوامفریبی برای جذب افکار عمومی ناآگاه به افسانه کهنه شده اصلاحات در بسته بندی جدید هستند، واقعیت این است که طومار نویسی و انتشار بیانیه های گوناگون سیاسی که مضمون آنها را درخواست برخی تغییرات در نظام حکومتی و دیکتاتوری نفس بر رژیم جمهوری اسلامی از طبقه حاکم، از امپریالیستها و از مجامع امپریالیستی بین المللی نظیر سازمان ملل برای "رفراندوم"، انتخابات آزاد"، احترام به دموکراسی، حقوق بشر و کلا برای باز کردن منافذی در فضای سیاسی- اقتصادی کمر شکن جامعه ما تشکیل می دهد نه امر تازه ای ست و نه منحصر به فرد. اتفاقا از دوره پس از پایان جنگ با عراق و سیاست تشدید هجوم سرمایه های امپریالیستی برای غارت جامعه ایران که با بسته بندی "بازسازی" و "خصوصی سازی" و "دوره اعتدال" مزین می شدند، یکی از سیاستهایی که توسط امپریالیستها تشویق و از طریق سازمانهای غیر دولتی و ظاهرا مدنی عملی میشد، نشر ایده های مسمومی نظیر تشویق "مبارزات مدنی" و مسالمت آمیز به جای مبارزه قهر آمیز با رژیم و طبقه حاکم و امکان تغییر تدریجی نظام استثمارگرانه حاکم از طریق ایجاد اصلاحات و جامعه مدنی در دل خود همین نظام دیکتاتوری بود. این سیاست امپریالیستی که توسط گروهی از مزدورترین خادمان امپریالیست به زعامت رفسنجانی جنایتکار و اصلاح طلبان رنگارنگ حکومتی به پیش برده شد، تجلیات مختلفی داشت که از آن جمله می توان به انتشار ده ها نشریه ظاهرا غیر دولتی و "مستقل" ولی مبلغ پیکر اصلاحات در نظام

شهروندی، آیا ادعای "گذار کامل" از حاکمیت جمهوری اسلامی و یا به قول تهیه کنندگان بیانیه "استبداد سیستماتیک" حاکم با "مسالمت" را باید جز به حساب حقه بازی و عوامفریبی طراحانش گذارد؟ یا واقعیت این است که مسأله بیانیه نویسان دوا کردن دردی از دردهای توده های تحت رنج و ستم ایران نیست بلکه آنها با توسل به چنان ترفندهائی در جهت حفظ سیستم سرمایه داری حاکم در ایران (سرمایه داری وابسته) که مسبب اصلی همه فقر و فلاکت توده ها و حاکمیت دیکتاتوری و اختناق در جامعه می باشد قصد آراستن و ماسک زدن به دیکتاتوری در ایران را دارند و درست به منظور فریب مردم و ایجاد توهم در میان آنان پیشنهادات اصلاح طلبانه مطرح می کنند. شکی نباید داشت که خواستههای کلانی نظیر استعفای رهبر و تغییر قانون اساسی از طریق "مسالمت آمیز" اگر در شرایط خاصی مورد توافق اربابان جمهوری اسلامی قرار گیرد، تنها و تنها برای حفظ استثمار وحشیانه نیروی کار، تداوم وضع ظالمانه موجود و استمرار خفقان و دیکتاتوری در شکل و آرایش دیگر و با ادعاهای متفاوت صورت خواهد گرفت.

از زمان انتشار "بیانیه" مورد بحث، به رغم بی اعتنایی توده گرسنه و تشنه به خون جلدان جمهوری اسلامی نسبت به آن، ما شاهد مسابقه ای هستیم که در میان روشنفکران سازشکار و وابستگان به طبقات حاکم و سخنگویان اقشار مرفه در داخل و خارج به منظور گرم کردن تنور بیانیه نویسان جهت پختن نان آلوده آنها به راه افتاده است.

در چنین شرایطی، تردیدی نیست که وظیفه نیروهای انقلابی و مدعی تغییرات راستین در جامعه ایجاب می کند که با اشاره به واقعیات فعلی جامعه و بر بستر تجارب پیشمار تا کنونی به روشنگری در مورد این کمپین سیاسی مسموم و نتایج و اهداف آن دست زده و نشان دهند که در موقعیت فعلی که ویژگی اصلی آن بحران و ورشکستگی رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی و زیر ضرب رفتن بی سابقه آن توسط قدرت توده هاست، بیانیه مورد بحث "فعالین مدنی" چه نقش ترمز کننده ای در مقابل جنبش اعتراضی توده ها در این وضعیت ایفاء می کند. آیا چشم اندازی که این بیانیه با ادعای "مخالفت" با "کلیت حکومت"، و "عبور کامل" از جمهوری اسلامی با "انتخابات آزاد" و ... در مقابل مردم خود قرار می دهد، واقعی ست و همچنین اهداف ادعایی آن در خدمت چه طبقه و کدام نیروهاست.

پیش از بررسی سئوالات فوق لازم است تا یک نکته مقدماتی در باره تبلیغات گراف و فریبکارانه ای که بویژه توسط برخی حامیان خارج کشوری این بیانیه که نیروهای

وخیم آن نظیر گرانی و بیکاری و تورم و استثمار شدید نیروی کار بر گرده توده ها و علاوه بر معضلات ناشی از تحریم امپریالیستها، این رژیم در موقعیتی ست که هنوز از شدت بار ناشی از سرکوب خونین توده های به پا خاسته برای نابودی اش در قیام در ماه ۹۶ کمر راست نکرده است. هم اکنون روزی نیست که در نقاط مختلف مملکت، ما شاهد حرکات اعتراضی و اعتصابات کارگران و زنان و محرومین و مالباختگان و دستفروشان و ... نباشیم و اخباری مبنی بر کشتن این مزدور حکومتی و آن آخوند پست فطرت و جنایتکار توسط جوانان و مردم به جان آمده نشنویم.

مشاهده این وضعیت بحرانی هراس و خوف ناشی از چشم انداز دور بعدی و اجتناب ناپذیر شورش گرسنگان را به جان خود حکومتیان انداخته و آنها را از اصلاح طلب گرفته تا اصول گرا به صرافت تلاش بیشتر برای فریب مردم و تلاش برای ایجاد چشم انداز و "رام" نگه داشتن مردم عاصی به منظور طولانی تر کردن بقای سیستم سرکوبگران حاکم انداخته است. از تجلیات این واقعیت می توان به گدایی رقت بار اخیر خاتمی فریبکار برای تشویق توده ها به شرکت در انتخابات فرمایشی با حربه "ملی" و "ایران" و یا این واقعیت اشاره کرد که اصلاح طلبان حکومتی عوامفریب خود اعتراف می کنند که مردم کوچکترین "اعتمادی" به آنها ندارند و به "انسداد سیاسی" دچار شده اند. (مصاحبه تاجیک از اصلاح طلبان حکومتی با خبرگزاری تسنیم) و یا ۱۵۰ نماینده مجلس فرمایشی با حال رقت باری در صد ارائه یک طرح فریبکارانه جدید با هدف ایجاد تغییر در وضع بن بست کنونی از طریق جمع کردن امضاء برای حمایت از طرح ایجاد یک "مجلس اعظم" و ارسال آن برای خامنه ای افتاده اند.

بیانیه ۱۴ فعال مدنی سیاسی در چنین شرایطی انتشار می یابد و زیر نام "عبور کامل" از حکومت، مردم را تشویق به قدم گذاردن در یک کوره راه دیگر می نماید که با توهمات اصلاح طلبی در نظام دیکتاتوری سنگفرش شده است. در حالی که توده زخم خورده و تشنه به خون دژخیمان حاکم، هنوز مشغول ترمیم زخمهای ناشی از دشنه ولی فقیه و اعوان و انصار محافظه کار و اصلاح طلبش بر پیکر خود و فرزندانش می باشند که در یک قیام مردمی در طول ماه ها با شعار مرگ بر جمهوری اسلامی و نان، کار آزادی پایه این نظام را یکبار دیگر به لرزه درآوردند و چرت اصلاح طلبان و رفرمیستهای خادم رژیم و نظم ظالمانه و وحشیانه کنونی را نیز پاره کردند، بیانیه نویسان ما می کوشند بر غلیان خشم آنان و شعله های خاموشی ناپذیر مبارزاتی شان لگام بزنند.

از دوسال پیش کارگران و توده های تحت ستم در بیش از ۱۶۰ شهر و روستای مملکت به پا خاستند و

از دوسال پیش کارگران و توده های تحت ستم در بیش از ۱۶۰ شهر و روستای مملکت به پا خاستند و مطالبات اساسی خود را در سطح وسیع اجتماعی با شعارهای "مرگ بر جمهوری اسلامی"، "مرگ بر خامنه ای"، "اصلاح طلب اصول گرا دیگه تمومه ماجرا"، "می جنگیم می میریم، حق مون رو می گیریم"، و با خواست برقراری یک نظام دمکراتیک که "نان، مسکن، آزادی" در آن تامین شده باشد... فریاد زدند. امروز بیانیه ۱۴ فعال مدنی سیاسی، با عوامفریبی این شعارها را به خواست "استعفای سید علی" و "تغییر قانون اساسی" و یا بندهایی از آن تقلیل داده و می کوشد به عنوان "خواست ملی" مبارزات مردم را حول چنین سرایی بسیج کند.

مطمئناً چنین نیست. آنها از توده ها نه برخاستن به انقلاب بلکه بازی در بساط اصلاح طلبانه خود را می خواهند و می گویند که از آنها "مطالبه گری آگاهانه" طلب می کنند. اما اگر تغییرات مورد نظر آنها قرار نیست به قدرت انقلاب توده ها صورت گیرد، پس منطقاً انتظار آنها از یک قدرت ارتجاعی است. بنابراین آیا خطاست که بگوئیم که محتوای این بیانیه پیام به قدرتهای خارجی و یا خود طبقه حاکم است تا سر عقل بیایند و این تغییرات را با خوبی و خوشی و با چانه زدن و زبان گل و بلبل متحقق سازند؟ آنچه می توان از لابلای سطور بیانیه اول و دوم با استناد به تاکید بر "مسالمت" آمیز بودن پروسه و تلاش برای موثر کردن "چانه زنی" با طبقه حاکم از طریق برداشتن موانعی مثل "استعفای رهبری" و "قانون اساسی" درک کرد، این است که بیانیه به رغم همه فریبکاری های غیر قابل کتمان در پی سرنگونی قهر آمیز دستگاه "استبداد سیستماتیک" جمهوری اسلامی و یا انقلاب به عنوان تنها راه درست ثابت شده برای در هم شکستن ریشه های اسارت مردم نیست. در حالی که طرح هر گونه خواست ظاهراً رادیکال در غیبت عدم تاکید بر ضرورت سرنگونی کل جمهوری اسلامی در بهترین حالت به منزله تشویق توده ها و جوانان برای حرکت به سمت یک سراب پوچ است.

اکنون لازم است ببینیم که این "اهداف" و "مطالبات" در چه شرایطی به عنوان یک "خواست ملی" جلوه داده شده و مطرح می گردند.

با یک نگاه گذرا به صحنه سیاسی جامعه تحت سلطه ما برای هیچ ناظر بی طرف و دلسورز واقعی توده ها جهت بهبود شرایط شرایط زندگی و نجات آنها از بند فجایع و ستم های کنونی، شکی نمی ماند که رژیم ضد خلقی جمهوری اسلامی در یکی دو سال اخیر در یک بحران ژرف غوطه ور است. علاوه بر تعمیق روز مره بحران اقتصادی گریبانگیر نظام و تحمیل عواقب

حاکم و البته با حفظ سیستم اقتصادی-اجتماعی حاکم را تبلیغ کرده اند وجود دارند؛ و بالاخره نام برخی خانواده های داغداری نیز که فرزندانشان به دلیل مخالفت با دیکتاتوری حاکم و دفاع از حقوق کارگران و مردم به ناحق و به فجیع ترین شکل توسط تبهکاران حاکم جان باخته اند و متأسفانه اعتراضات بر حقتشان همواره در حیطه نیروها و محافل اصلاح طلب حکومتی محصور شده است نیز در لیست امضاء کنندگان اولیه به چشم می خورد.

ترکیب عمده امضاء کنندگان این بیانیه و بویژه چهره های شاخص و سرشناس آن نشان می دهد که به رغم استفاده از عباراتی نظیر "عبور کامل" از حاکمیت و "حرکت ملی" و "فراجناحی"، و ادعای این که "هیچ راهی برای بازسازی و نوسازی این رژیم" وجود ندارد، این چهره های شاخص در تمام طول فعالیت خود حتی لحظه ای نه از حاکمیت "عبور" کرده اند و نه هیچ اقدامی انجام داده و یا حرفی زده اند که با "راه های نوسازی و بازسازی رژیم" در تباین قرار گیرد. جدا از این، خود تهیه کنندگان بیانیه نیز اعتراف می کنند که برای "چانه زنی" با قدرت حاکم از طریق انکاء به "مطالبات و خیزش توده ها" در حال این گنش هستند. در بیانیه اول خطاب به مردم می خوانیم که "چانه زنی فعالان مدنی نیز بدون استعفای سیدعلی خامنه ای و تغییر قانون اساسی - خاصه اصل ۱۷۷ - راه بجایی نخواهد برد" و بیانیه نویسان سپس خواستار حمایت توده ها از حرکت خود برای از بین بردن این موانع با سیاست "خیزش و مطالبه گری آگاهانه" و صد البته نه با تلاش برای انقلاب و زیر و رو کردن کل این دستگاه پوسیده و ضد خلقی که ولایت فقیه و قانون اساسی تنها جزئی از آن هستند، می گردند. همین نکته اذهان آگاه را به نکته مهم و کلیدی بعدی رهنمون می سازد که همان امکان تحقق ایده ها و چشم انداز مطرح شده در این بیانیه است.

گردانندگان این کارزار با دقت خاصی کوشیده اند به بزرگترین سئوال و مشکل این بیانیه، آگاهانه جواب ندهند و صراحتاً نمی گویند که "خواست ملی" ای که به "پیشگاه مردم ایران تقدیم کرده اند" یعنی "استعفای سید علی خامنه ای" و "تغییر قانون اساسی" و "عبور کامل" از حاکمیت و برقراری "انتخابات آزاد" قرار است با توجه به شرایط عینی موجود از چه راهی و در چه پروسه ای متحقق شود و یا آنها تحقق مطالبات خود را از چه نیرو و یا طبقه ای می خواهند. آیا این خواست خطاب به توده ها برای برخاستن و سازمان دادن یک انقلاب توده ای و قدرتمند و مسلح به ابزار لازم برای به عقب راندن و شکست دشمن است؟ با توجه به تاکیدات بیانیه

"فراگره‌ی" برای اتحاد به راه افتاده، نمونه بارز یک بسته عقیم سیاسی ست. این "بیانیه" نه ملی ست و نه "فراگره‌ی". این بیانیه تنها برخی خواسته‌های رفرمیستی و اصلاح طلبانه که در صورت تحقق، تداوم بهشت برین بخشی از طبقه حاکم و افشار مرفه و وابسته به نظام حاکم را برقرار می‌کنند را ارائه می‌دهد. در این بیانیه نه هیچ مطالبه اساسی و هدف انقلابی و رهایی بخشی برای آزادی کارگران و توده‌های تحت ستم از بند اسارت جمهوری اسلامی و نظام سرمایه داری حاکم بر کشور ما ارائه شده، و نه اصولاً حتی چشم اندازی برای امکان تحقق آنچه که ادعا کرده در چارچوب "استبداد سیستماتیک" حاکم متصور است، ترسیم شده است.

ممکن است گفته شود که این اطلاعیه با توجه به این که در داخل و تحت دیکتاتوری خفقان بار جمهوری اسلامی منتشر شده نمی‌تواند همچون شرایط آزاد مثلاً خارج کشور آزادانه از شعارهای حداقلی نظیر "مرگ بر جمهوری اسلامی" صحبت کند. اما مشکل بیانیه در آنچه که بنا به هر مصلحتی نمی‌گوید، نیست. اتفاقاً مشکل اصلی در ماهیت آن چه می‌گوید است؛ تبلیغ یک رفرمیسم عقیم، مقابله روشن و آشکار با انقلاب و روشهای انقلابی و تلاش برای خاک پاشیدن به چشم توده‌های به پا خاسته‌ای که هر لحظه برای از ریشه کردن کلیت رژیم جمهوری اسلامی و مناسبات استثمارگرانه حاکم سلاح خود را صیقل می‌دهند.

وسیعترین افشار توده‌ها که در صحنه عمل به نمایش درآمد را نشان می‌دهند و با ترسیم کردن چشم انداز دروغین امکان تغییر رژیم از طریق رفرم در قوانین و استعفای رهبر در مقابل جنبش آنان مانع ایجاد می‌کنند و به این ترتیب وابستگی نظرات خود به منافع طبقه حاکم و راه حل‌های مورد نظر آنها را با وضوح نشان می‌دهند.

و بالاخره از دو سال پیش کارگران دلاور هفت تپه و گروه صنعتی اهواز با ده‌ها اعتصاب و اعتراض و پس از آن که تمام راه‌های قانونی را بدون هیچ نتیجه‌ای طی کردند، خود راساً به میدان آمده و به طرح خواست‌های برحق خویش پرداختند و البته با سرکوب وحشیانه رژیم مواجه گشتند، اما بیانیه نویسان داخل بدون انعکاس مطالبات بخش بزرگی از جامعه یعنی کارگران در بیانیه باصطلاح ملی خود، خواسته‌های مشخص طبقاتی کارگران به جان آمده را با درخواست کلی و مبهم مبارزه برای یک "حکومت سکولار" بدون مشخص شدن پایگاه طبقاتی آن عوض کرده و به این ترتیب نشان دادند که این بیانیه تا چه حد "ملی" و منعکس کننده خواسته‌ها و مطالبات بخش بزرگ آحاد جامعه یعنی میلیون‌ها تن از کارگران و زحمتکشان می‌باشد!

با استناد به این واقعیات باید تاکید کرد، بیانیه ۱۴ فعال مدنی داخل کشور و کارزاری که از سوی نیروهای وابسته و سازشکار در داخل و بویژه خارج در حمایت آن به عنوان یک "خواست ملی" و

مطالبات اساسی خود را در سطح وسیع اجتماعی با شعارهای "مرگ بر جمهوری اسلامی"، "اصلاح طلب اصول گرا دیگه نمونه ماجرا"، "می‌جنگیم می‌میریم، حق مون رو می‌گیریم"، و با خواست برقراری یک نظام دمکراتیک که "نان، مسکن، آزادی" در آن تامین شده باشد... فریاد زدند. امروز بیانیه ۱۴ فعال مدنی سیاسی، با عوامفریبی این شعارها را به خواست "استعفای سید علی"، و "تغییر قانون اساسی" و یا بندهایی از آن تقلیل داده و می‌کوشد به عنوان "خواست ملی" مبارزات مردم را حول چنین سرابی بسیج کند.

در قیام دی ماه که هنوز زخمهای آن بر پیکر مردم ما تازه است، جوانان مبارز با درک شرایط عینی جامعه و قانونبندی مبارزه علیه یک دشمن تا بن دندان مسلح و وحشی یعنی جمهوری اسلامی هر جا توانستند به نهادهای غارت و سرکوب حکومت که "قانون اساسی" ضد خلقی کنونی آنها را به رسمیت شناخته حمله بردند، دفاتر امام جمعه‌ها و پایگاه‌های بسیج و مامورین انتظامی را آتش زدند و در آتش خشم خود سوزاندند و در قهدریجان و درود و اصفهان و اهواز مسلحانه به نیروهای سرکوب حمله بردند و فریاد زدند "ما بچه‌های جنگیم، جنگ تا بجنگیم". در عوض، امروز بیانیه ۱۴ فعال مدنی با تاکید بر ضرورت مبارزه "مسالمت آمیز" و "مطالبه گری آگاهانه" عقب ماندگی و سازشکاری خود در مقابل خواست

یادی از کشاورزان اصفهان... از صفحه ۱۶

و زخمی کردن حداقل هشت نفر از آنها به شهر اصفهان کشیده شد. گزارشات ارسالی از سوی معترضین بیانگر آن است که کشاورزان به جان آمده و مردم پشتیبان آنان با مشاهده وحشی گری مزدوران رژیم، در برخی موارد اسلحه بیرون کشیده و قهر ضد انقلابی ماموران رژیم را با آتش سلاحهای خود جواب دادند."

در ۱۹ اسفند ۱۳۹۶ این اعتراضات به شهرهای ورزنه، اژیه و اصفهان کشیده شد و تا آخر اسفند ۱۳۹۶ ادامه پیدا کرد. در ۲۵ اسفند همان سال اعتراضات آنان به نماز جمعه رسید که در حین سخنرانی امام جمعه، پشت به امام جمعه نشسته و شعار "رو به میهن پشت به دشمن" را سر دادند. در ۱۱ آبان ۱۳۹۷ کشاورزان قهدریجان برای به دست آوردن حق آبه شان در مسجد به تحصن نشسته و خواهان ریشه کن شدن تمام خائنین به مردم شدند. در ۴ آذر ماه ۱۳۹۷ کشاورزان ورزنه اصفهان در اعتراض به بی آبی در کنار خط انتقال آب یزد تجمع کرده و با نیروهای سرکوبگر رژیم درگیر شدند... بیشک روند این مبارزات همچنان ادامه خواهد داشت. همچنان که این کشاورزان زحمتکش در یکی از شعارهایشان گفته اند "تا آب نیاد تو رودخونه، بر نمی‌گردیم بخونه".

مبارزات قهر آمیز نه تنها کشاورزان دلیر اصفهان، بلکه مبارزات توده‌های وسیعی از مردم در سراسر ایران که به مقابله قهر آمیز با مزدوران رژیم پرداختند، این حقیقت انکارناپذیر را آشکار کردند که توده‌های تحت ستم ایران می‌دانند که قهر ضد انقلابی رژیم حاکم را فقط باید با قهر انقلابی جواب داد. اما این وظیفه کارگران آگاه و روشنفکران انقلابی است که مبارزات این توده‌ها را سازمان دهند که این امر تنها با ایجاد تشکل‌های سیاسی-نظامی از طرف پیشروان جامعه امکان پذیر است.

امروز بر کسی پوشیده نیست که مبارزات بی دریغ و انقلابی توده‌های رزمنده ایران، رژیم جمهوری اسلامی را به لبه پرتگاه کشانده است. در این شرایط وظیفه همه نیروهای انقلابی است که به هر شکل ممکن با پشتیبانی و بیشتر سوق دادن مبارزات انقلابی توده‌های زحمتکش به پیش، به پیشبرد جنبش انقلابی کشاورزان یاری رسانند و با بردن ایده‌های انقلابی در میان توده‌ها باعث تقویت روحیه مبارزاتی آنان شوند. بدون شک سرانجام توده‌های انقلابی ایران، کلیت رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی را به گورستان تاریخ خواهند سپرد.

پیروز باد مبارزات کشاورزان دلیر اصفهان
نابود باد رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی
زنده باد انقلاب
اکبر نوروزی
خرداد ۱۳۹۸

در باره تشدید تشنج در خلیج فارس

(گفتگوی کانال بذرهای ماندگار با رفیق فریبرز سنجری)



توضیح: آن چه در زیر می آید متن گفتگوی کانال "بذرهای ماندگار" با رفیق فریبرز سنجری در ارتباط با تشدید تشنج در خلیج فارس می باشد که در تاریخ ۶ جون ۲۰۱۹ انجام گرفته است. این گفتگو از حالت گفتاری به نوشتاری تبدیل شده و با برخی اصلاحات جزئی به این وسیله در اختیار علاقه مندان قرار داده می شود. قابل صوتی مصاحبه از طریق لینک زیرقابل دسترسی می باشد:

<https://www.youtube.com/watch?v=II18lYMX5d0>

شوینستی خودش کرده، تا توانسته خاک فلسطین را اشغال و ضمیمه قلمرو خودش کرده و میلیونها فلسطینی را بی خانمان و آواره کرده. روزی نیست که اسرائیل تعدادی از مردم فلسطین را نکشد و حق آنها را پایمال زورگوئی های خودش نکند. به همین دلیل هم اسرائیل همواره باعث تشنج در منطقه بوده و هست. اما باز هم همین آمریکایی ها آن را کشوری دمکراتیک و عامل ثبات در منطقه می نامند. جدا از این، دولت اسرائیل رسماً اعلام می کنه که در مدت کوتاهی بیش از ۱۲۰ بار اهدافی را در خاک سوریه بمباران کرده. اما رسانه های امپریالیستی برایش دست می زنند و اون را جزو نیروهای ایجاد ثبات در منطقه جلوه می دهند! به همین دلیل هم اصلاً خواهان تغییر سیاست جنگ طلبی دائم و مستمر این دولت صهیونیستی و رفتار بی ثبات کننده اش در منطقه خاورمیانه نیستند. این مساله که اسرائیل انباری از سلاحهای اتمی و کشتار جمعی را هم در اختیار دارد و هیچ یک از پیمانهای بین المللی را در این زمینه را امضاء نکرده است هم مساله دولت آمریکا نیست. اما کیه که نداند که در ۷۰ سال گذشته یکی از عوامل اصلی تشنج و بحران و جنگ در منطقه همین اسرائیل با سیاستهای ضد فلسطینی اش بوده است.

حال رفتار ترکیه را در نظر بگیریم که در شرایطی که با کشور همسایه اش سوریه رسماً در جنگ نیست، اما با وقاحت تمام بخشی از خاک این کشور را اشغال کرده و به قتل و کشتار به خصوص گُردها در آن جا مشغوله. با این حال این رفتار تشنج آفرین دولت ترکیه مانند رفتارهای ضد مردمی جمهوری اسلامی در مرکز توجه و تمرکز سیاست آمریکا قرار نمی گیره، و امپریالیستها و رسانه های وابسته به آن ها این نیروی تشنج آفرین را جزء نیروهای ثبات در منطقه جا می زنند. در مورد عربستان هم که هر چه گفته بشه کم است. این دولت چند ساله که وحشیانه به کشور همسایه اش یمن لشکر کشیده

درگیری بین آمریکا و جمهوری اسلامی را تیترا اخبار خودشون می کنند و از سوی دیگه هم رسانه های مختلف ارتجاع تحلیل ها و تفسیرهایی در این مورد به دست می دهند. به نظر من کار رسانه های امپریالیستی اساساً بدون اشاعه دروغ پیش نمیره و به همین خاطر هم نباید آن تعبیر و تفسیرها را مبنای تحلیل و قضاوت خودمون قرار بدهیم و یا اسیر آن تبلیغات بشیم.

اما، این که جمهوری اسلامی یکی از عوامل بوجود آورنده و تشدید کننده اوضاع متشنج خاورمیانه است، شکی در آن نیست. تنها نگاهی به دخالتهای نظامی جمهوری اسلامی در منطقه و نقشی که در عراق، سوریه، لبنان، افغانستان و غیره ایفاء می کنه و نتایج حاصل از آنها، هیچ شکی در این زمینه باقی نمی گذاره. اما اگر کسی بخواهد در همین نقطه توقف کنه و تنها جمهوری اسلامی را عامل بی ثباتی در خاورمیانه معرفی کنه، دیگر قادر به درک اوضاع کنونی نخواهد بود. اولاً در این منطقه بحرانی، اسرائیل و عربستان و ترکیه هم حضور دارند و هر کدام در متشنج کردن منطقه دست کمی از جمهوری اسلامی ندارند. من دیگه به بقیه کشور ها و نیرو های عامل تشنج نمی پردازم تا این پاسخ طولانی نشه. بر اساس این ادعای نادرست که گویا جمهوری اسلامی تنها عامل بی ثباتی در خاورمیانه است، آمریکا از برجام خارج شد و اعلام کرد که قصد داره صدور نفت ایران را به صفر برسانه و یک چنین برنامه های و به این دلیل و با این فشار ها جمهوری اسلامی سرانجام "رفتار بی ثبات کننده" خودش را تغییر بدهد. اما این ادعا ها توضیح دهنده آن چه در واقعیت می گذرد نیستند.

برای اینکه موضوع روشن تر بشه همین اسرائیل را در نظر بگیرید. سالهاست که این دولت صهیونیستی، بدیهی ترین حقوق اولیه مردم ستمدیده فلسطین را پایمال سیاستهای تبعیض نژادی و

پرسشگر کانال بذرهای ماندگار: با صمیمانه ترین درود ها به شنوندگان کانال "بذر های ماندگار" کانال تلگرامی چریکهای فدائی خلق ایران. بالا گرفتن فضای تشنج در منطقه و گزارشات خبرگزاری ها در رابطه با احتمال حمله ایالات متحده آمریکا به ایران، همان طور که باعث نگرانی مردم ستمدیده ما شده به پرسش های بسیاری هم دامن زده است. برخی از این پرسش ها را با رفیق فریبرز سنجری از مسئولین چریکهای فدایی خلق ایران در میان گذاشتیم تا شنوندگان کانال بذر های ماندگار بیشتر در جریان نگاه چریکهای فدائی خلق به این تشنجات و وظایفی که اوضاع کنونی از نظر آنها مقابل توده ها و نیرو های انقلابی قرار می دهد قرار بگیرند.

پرسشگر: با درود به رفیق سنجری و با سیاس از این که دعوت ما را برای این گفتگو پذیرا شدید.

رفیق سنجری: با تشکر از شما که همیشه در سازماندهی چنین گفتگوهای پیشقدم هستید.

پرسش: رفیق سنجری همان طور که می دانید این روز ها بخش بزرگی از رسانه ها از احتمال یک جنگ جدید در خلیج فارس خبر می دهند. برخی از آن ها مدعی اند که جمهوری اسلامی همان طور که دولت آمریکا اعلام کرده عامل بی ثباتی در خاورمیانه است، و به همین خاطر باعث شکل گیری اوضاع متشنج کنونی شده. به نظر شما چنین تبلیغاتی تا چه حد با واقعیت انطباق داره؟

پاسخ: قبل از هر چیز بگذارید درود های گرم خودم را به شنوندگان کانال بذر های ماندگار چریکهای فدائی خلق بفرستم. امروز شاهدیم که از یک سو هر روز خبرگزاری ها خبر جدیدی در مورد احتمال

هیچ وجه جایز نیستند به چنین افسانه پردازیهایی تکیه کنند. مارکسیست ها باید با تکیه بر همین اصولی که گفتیم به تحلیل رویدادها پردازند نه اینکه راوی تحلیل های غیر واقعی رسانه های بورژوازی با ادبیات ظاهرآ چپ شوند.

اگر واقعیت هایی که بیان کردم مبنای تحلیل رویدادهای جاری قرار بگیرد، روشنیه که پس باید دید آن منافع اقتصادی که چنین سیاستی فشرده آن می باشد چیست. آنگاه این سئوال ها مطرح می شوند که آیا اقتصاد وابسته و بحران زده ایران که حتی قادر به تامین بازارهای داخلی خودش نمی باشد و چرخ این اقتصاد با واردات حجم بزرگی از کالاها از خارج می چرخد چه سودی از صرف میلیارد ها دلار در لبنان جهت تقویت حزب الله نصیبش می شه؟ آیا ساختن هزاران خانه و بیمارستان در سوریه و لبنان در شرایطی که پروژه مسکن مهرش در داخل کشور روی دستش مانده و خود خیرگزاری های جمهوری اسلامی از عقب ماندن و ناتوانی اقتصاد کشور در تامین مسکن مورد نیاز جامعه در حد ۸۰۰ هزار واحد مسکونی در سال خبر می دهند، توجیه اقتصادی داره و سودی به خزانه این رژیم می ریزه؟ یا هزینه این برنامه ها در شرایط زندگی نیمی از جامعه در زیر خط فقر و عدم پرداخت حقوق میلیونها کارگر باری است بر بودجه دولتی؟ به خصوص در شرایطی که مردم جان به لب رسیده در خیابانها فریاد می زنند: "سوریه را رها کن، فکری به حال ما کن". در حالی که این عملکردها میلیارد ها دلار نصیب امپریالیستها و به ویژه امپریالیسم آمریکا می کنه. برای تنها یک نمونه همین چند روز پیش اعلام شد که دولت ترامپ بدون نظر کنگره این کشور به بهانه تنشهای کنونی در منطقه چند میلیارد دلار تجهیزات نظامی به عربستان فروخته است.

پرسش: رفیق سنجری در تحلیل چریکهای فدائی خلق گفته می شه که جمهوری اسلامی پیش برنده سیاستهای امپریالیستها و از جمله امپریالیسم آمریکا در منطقه است. اگر این طوره پس چرا آمریکایی ها خواهان تغییر رفتار این رژیم شده اند. تا آن جا که وزیر خارجه آمریکا رسماً اعلام می کنه که "ما خواستار رفتار ثرمال جمهوری اسلامی ایران هستیم". مگر مطابق آن چه شما می گوید رفتار به قول آنها، غیر "ثرمال" جمهوری اسلامی در خط خود امپریالیستها نبوده و نیست؟

پاسخ: همان طور که توضیح دادم کشورهایایی که از نظر تبلیغات رسانه های امپریالیستی رفتار و سیاست هاشون "ثرمال" تلقی می شه در تشنج آفرینی در

عربستان متحد علنی آمریکا و خریدار اصلی سلاح های آمریکاییه و چون سیاست آمریکا ایجاب می کند که از لشکر کشی به یمن دفاع کنه، عربستان هم صاحب مدال نیروی ثبات شده و با وجود همه جنگ افروزی هاش، از سوی آمریکا لقب "تشنج آفرین" را نگرفته. آیا لازمه از بودجه ای که عربستان صرف داعش کرد و یا کمک های کنونی اش به بقایای القاعده در سوریه بگویم؟ همین چند روز پیش بود که چند نفر از اعضای داعش را در افغانستان دستگیر کردند که حدود ۸۰۰ هزار ریال سعودی با خودشون داشتند. پس نباید فریب ادعاها و تبلیغات امپریالیستها و مزدورانشان را خورد و باور کرد که گویا آمریکا مخالف تشنج آفرینی در منطقه است و به این خاطر خواهان اصلاح "تغییر رفتار جمهوری اسلامی" شده است.

پاسخ: ببینید امپریالیستها در بیش از صد سال گذشته دو جنگ جهانی و صدها جنگ محلی و منطقه ای بر مردم ستمدیده این گره خاکی تحمیل کرده اند. همه این جنگ ها دلائل روشن اقتصادی داشته اند. برای نمونه در دو جنگ جهانی اول و دوم آلمان و همپیمانانش خواهان بازارها و مناطق نفوذی در جهان تقسیم شده بودند که انگلستان و فرانسه به عنوان بزرگترین امپریالیستها صاحب نفوذ در آن زمان حاضر به تن دادن به این خواست نبودند. خوب وقتی مذاکره راه به جانی نبرد، جنگ در دستور کار قرار گرفت و دیدیم که سرمایه داران برای منافع خودشون چه بر سر نوده های ستمدیده آوردند و چه کشتاری از مردم صورت گرفت. بنابراین در تحلیل برخوردهای امروز امپریالیستها هم باید منافع مادی آنها را مورد بررسی قرار داد. این موضوع در مورد عملکردهای جمهوری اسلامی هم مطرح است.

ببینید هیچ رژیمی برای رضای خدا سیاست گذاری نمی کند. این افسانه ها که جمهوری اسلامی به خاطر صدور انقلاب اسلامی اش و با اشاعه اسلام و شیعیه و با کسب هژمونی در منطقه میلیارد ها دلار صرف حضور نظامی اش در کشور های دیگه منطقه کرده با واقعیت جمهوری اسلامی که تنها برای پیشبرد سیاست های امپریالیستها بر سرکار آمده و در طی چهل سال گذشته در همین خط حرکت می کنه، هیچ تطابقی نداره. به همین دلیل هم بهتره آنها را نادیده گرفته و کنار گذاشت. چرا؟ چون به خصوص مارکسیستها همواره به درستی گفته و تاکید کرده اند که جنگ ادامه سیاسته با روشهای دیگر و سیاست را بیان فشرده اقتصاد دانسته اند. بر این اساس کسانی که خودشون را مارکسیست می نامند به

و در بمباران هایی که کرده چنان جنایاتی آفریده و مردم عادی و بیگناه از جمله کودکان یمنی را در چنان ابغادی به قتل رسانده که حتی صدای نهاد ها و مراکز مدافع حقوق بشر در غرب هم در آمده و برخی از آنها اعمال این کشور در یمن را "جنایت علیه بشریت" اعلام کرده اند. اما خوب چون عربستان متحد علنی آمریکا و خریدار اصلی سلاح های آمریکاییه و چون سیاست آمریکا ایجاب می کند که از لشکر کشی به یمن دفاع کنه، عربستان هم صاحب مدال نیروی ثبات شده و با وجود همه جنگ افروزی هاش، از سوی مقامات آمریکا لقب "تشنج آفرین" را نگرفته. آیا لازمه از بودجه ای که عربستان صرف شکل گیری داعش کرد و یا کمک های کنونی اش به بقایای القاعده در سوریه بگویم؟ همین چند روز پیش بود که چند نفر از اعضای داعش را در افغانستان دستگیر کردند که حدود ۸۰۰ هزار ریال سعودی با خودشون داشتند. پس نباید فریب ادعاها و تبلیغات امپریالیستها و مزدورانشان را خورد و باور کرد که گویا آمریکا مخالف تشنج آفرینی در منطقه است و به این خاطر خواهان اصلاح "تغییر رفتار جمهوری اسلامی" شده است.

اتفاقا اگر خوب توجه کنیم می بینیم که عامل اصلی بی ثباتی در منطقه و تشنج و جنگ در آن، خود امپریالیستها می باشند که سیاست های جنگ طلبانه و بحران آفرین خودشون را از طریق دولتهای مرتجع منطقه و از جمله جمهوری اسلامی، در اشکال مختلف در منطقه پیش می برند. چون این پاسخ کمی طولانی شد بگذارید تنها تاکید کنم که اگر نیرویی و فردی در تحلیل اوضاع منطقه و تنش های کنونی نخواهد و یا نتواند متوجه نقش خود امپریالیستها و رقابت ها و کشمکش ها و زیاده خواهی های آنها بشود، به هیچ وجه قادر به درک اوضاع کنونی نخواهد بود. عامل اصلی وضع دردناک کنونی در خاورمیانه سیاستهای ضد مردمی امپریالیستها به خصوص امپریالیسم آمریکا و رقابت هاش با دیگر امپریالیستها برای کسب حداکثر منافع حاصل از دست رنج توده ها در منطقه می باشد. خلاصه آنکه اوضاع کنونی در خاورمیانه محصول سیاستهای جنگ طلبانه امپریالیستهاست که به کمک عوامل خودشون که یکی از آنها جمهوری اسلامی است، آنها را علیه مردم منطقه به پیش می برند.

پرسش: شما در صحبتهاون تاکید کردید که برای تحلیل تنش هائی که امروز در منطقه وجود دارن باید به نقش امپریالیستها و تضاد و رقابت و کشمکش های آنها توجه کرد، و گفتید که جمهوری اسلامی سیاست امپریالیستها را در منطقه پیش می بره. آیا می شه در این مورد بیشتر توضیح بدهید.

عملا معنایی جز تشدید تشنج و کوبیدن بر طبل بحرانی که خود آفریده و از قیل آن سود می برد، نداشت و ندارد. در چنین اوضاعی و برای چنین هدفی گذاشتن سپاه پاسداران در لیست تروریستی زیاد امر غیر عادی ای نیست، به خصوص که از قبل از اعلام این تصمیم، سپاه قدس که بخشی از همین نیروی نظامی می باشد از سوی دولت آمریکا تحریم شده بود. وقتی دولت ترامپ ادعا می کند که با تحریم های اعمال شده، اقتصاد جمهوری اسلامی را تحت فشار قرار خواهد داد و در عمل هم بخش بزرگی از اقتصاد کشور دست سپاه پاسداران، روشن است که با قرار دادن نام سپاه در لیست تروریستی عملا این بخش از اقتصاد کشور هم زیر برنامه تحریم های آمریکا قرار می گیرد. اولاً باید در نظر داشت که مهمترین نتیجه این تحریم ها، محدود کردن دست رقبای آمریکا در بازار ایران. ثانیاً اگر به یک نمونه از منافع آمریکا از این تحریم ها مثلاً تحریم نفت ایران توجه کنیم، می بینیم که تحریم نفت ایران باعث می شه که چند میلیون بشکه نفت از بازار این کالا خارج بشه و خوب خود این کمیود شرایط را برای صادرات بیشتر نفت آمریکا و بازی با قیمت این کالا در جهت منافع شرکتهای نفتی اش تسهیل می کند.

جدا از این، آمریکا در فضای متشنجی که با جمهوری اسلامی شکل داده با چنین اقدامی سنت گذاری جدیدی هم می کند که در آینده به وی امکان می ده نیرو های نظامی کشور های مخالفش را بگذارد در لیست تروریستی اش و آنها را تحریم کند. این امر بطور منطقی و در صورت لزوم دست آمریکا را در برخورد نظامی زیر نام مبارزه با تروریسم با چنین نیرو هایی باز تر می کند و به این دولت کمک می کند تا هر لحظه نیاز به تشدید فضای تشنج داشته باشد با تکیه بر این عامل، سیاست خودش را پیش بیره. به خصوص که باید دانست درج نام چنین نهاد هایی در لیست سپاه آمریکا جلوی روابط آمریکا با چنین گروه هایی را هم نمی گیرد. برای نمونه القاعده و داعش و غیره مگر در چنین لیستی قرار نداشتند در حالیکه دهها گزارش منتشر شده نشان می دهند که آمریکایی ها با آنها در تماس بوده و حتی کمکشان هم می کردند.

پرسش: یعنی شما معتقدید که برغم این تحریم های کمر شکن و آوردن ناو های جنگی و نیروی نظامی در منطقه، جنگی در کار نیست؟

پاسخ: ببینید اشتباه نشه من در مورد این که شما پرسیدید آیا قرار دادن نام سپاه در لیست تروریستی نشانه قصد ایالات متحده آمریکا در حال حاضر برای جنگه توضیح دادم که از صرف این اقدام چنین نتیجه ای را نمی شود گرفت. ما معتقدیم که اگر نخواهیم تمایلات عملی خودمان را

اگر بخواهیم با آنچه در منطقه می گذرد علمی برخورد کنیم باید دلائل اقتصادی لشکرکشی ها و خرجهای میلیاردی جمهوری اسلامی را در نظر بگیریم و اگر چنین کنیم می بینیم که سیاستی که این رژیم در منطقه پیش می بره، سیاستی است درست در جهت منافع امپریالیستها که نیروی انسانی و خرجش را جمهوری اسلامی می ده و سودش را امپریالیستها و به خصوص امپریالیسم آمریکا به جیب می زنند. در شرایطی که آمریکایی ها در تلاشند تا در رقابت با بقیه امپریالیستها سهم هر چه بیشتری از منافع موجود در منطقه را به جیب بزنند و با تنش و بحران سازی بازار فروشی برای تجهیزات نظامی خودشان درست کنند و در تقابل با رقبایشان حضور نظامی خودشان را در منطقه تشدید و توجیه کنند

نظام ارتش آمریکا در جدال با داعش را ایفا می کرد و در تجاوز نظامی آمریکا به افغانستان و عراق کمک کننده به نیروی متجاوز بود. اگر به میلیارد ها دلاری که آمریکا با کوبیدن بر طبل "ایران هراسی" به جیب زده توجه کنیم آن موقع بهتر می توانیم دلائل رفتار غیر ثرمال جمهوری اسلامی را در جهت منافع امپریالیستها درک کنیم. بنابراین اگر ادعاها و تبلیغات را کنار بگذاریم و به منافع امپریالیسم می کنگه توجه کنیم متوجه می شویم که اتفاقاً جمهوری اسلامی با همین رفتار هاش به نفع آمریکا عمل می کنه. بنابراین خواست "تغییر رفتار جمهوری اسلامی" که از طرف آمریکا مطرح می شه را نمی شه جدی گرفت. دولت ترامپ امروز خودش را حامی مبارزات مردم ایران قلمداد می کند و وزیر خارجه اش ۱۲ شرط برای تغییر رفتار جمهوری اسلامی برشمرده. اما این ها ترفندهائی است که آمریکا برای پیشبرد سیاست هایش لازم داشته و آن ها را به کار گرفته.

پرسش: شما در صحبتهاون به اقدام آمریکا در گذاشتن نام سپاه پاسداران در لیست تروریستی اشاره کردید. امری که در تبلیغات جمهوری اسلامی به حساب ضد آمریکایی و ضد امپریالیست بودن سپاه گذاشته می شود. در سیاست "ایران هراسی" که گفتید این تحریم ها و تروریست خواندن ها چه جایگاهی دارند؟

پاسخ: خوب این تحریمها و "تروریست خواندن ها" اتفاقاً جایگاهش درست در راستای همان سیاست ایران هراسی و در جهت توجیه آن قرار داره. وقتی که ترامپ از برجام خارج شد و تحریم ها را دوباره بازگرداند و حتی تاکید کرد که هدفش اینه که صدور نفت جمهوری اسلامی را به صفر برسانه، سیاستی را در پیش گرفت که

منطقه هیچ فرق اساسی با جمهوری اسلامی به اصطلاح غیر ثرمال ندارند. تفاوت ها در نقش های گوناگونی که این رژیم ها در جهت پیشبرد سیاستهای اربابانشون عهده دار شده اند. یکی باید مردم یمن را سلاخی کند و دیگری خلق فلسطین را و اون یکی خلق کرد را، شکل ها و موضوعات متفاوت اند اما همه در یک آرکستر می زنند و می نوازند. پس این ادعاها و تبلیغات را نباید باور کرد و جدی گرفت و بدتر از همه، پایه و اساس تحلیل خودمون از اوضاع قرار بدهیم. نباید فریب این ادعا ها را خورد. با این توضیح ضروری حالا لازمه تاکید کنم که از نظر چریکهای فدایی خلق، جمهوری اسلامی رژیمی وابسته به امپریالیسمه که سیاست خارجی اش درست انعکاس همین وابستگی است. به باور ما به دلائل ماجراجوئی های جمهوری اسلامی در منطقه نمی شه پی برد مگر این که این وابستگی و قدرتهای اصلی ای که از این ماجراجویی ها نفع می برند و آن را سازمان داده اند در نظر گرفته بشه. در همین راستاست که ما همواره گفته و تاکید کرده ایم که برعکس تبلیغات فریبکارانه رایج، آن چه جمهوری اسلامی در منطقه می کنه درست در همان خطی است که امپریالیسم آمریکا همراه با امپریالیستها دیگر خواهان آن می باشند. این که این خط در اساس در جهت منافع آمریکاست واقعیتی انکار ناپذیره که در تحلیل های سازمان ما با تکیه بر فاکت های گوناگون تشریح شده است.

الان هم اگر بخواهیم با آنچه در منطقه می گذرد علمی برخورد کنیم باید دلائل اقتصادی لشکرکشی ها و خرجهای میلیاردی جمهوری اسلامی را در نظر بگیریم و اگر چنین کنیم می بینیم که سیاستی که این رژیم در منطقه پیش می بره، سیاستی است درست در جهت منافع امپریالیستها که نیروی انسانی و خرجش را جمهوری اسلامی می ده و سودش را امپریالیستها و به خصوص امپریالیسم آمریکا به جیب می زنند. در شرایطی که آمریکایی ها در تلاشند تا در رقابت با بقیه امپریالیستها سهم هر چه بیشتری از منافع موجود در منطقه را به جیب بزنند و با تنش و بحران سازی بازار فروشی برای تجهیزات نظامی خودشان درست کنند و در تقابل با رقبایشان حضور نظامی خودشان را در منطقه تشدید و توجیه کنند خوب رفتار غیر ثرمال جمهوری اسلامی می شه همان عاملی که آنها برای پیشبرد این سیاست به آن نیاز دارند. یک چهره شر و تروریست از جمهوری اسلامی مطرح می شه که در مقابله با آن تازه می شه آمریکایی ها، خودشان را ناجی آزادی و مخالف تروریسم هم جا بزنند. ناجی ای که "بزرگترین دولت تروریستی" جهان را تحریم کرده و سپاه پاسداران سرکوبگر آن را در لیست تروریستی خودش قرار داده است. همان سپاه پاسدارانی که تا دیروز نقش پیاده

هم رسماً جمهوری اسلامی را حامی آنها اعلام کرده. با این حال آمریکائی‌ها هیچ عکس‌العملی نشان ندادند. دیگه به انفجار در کشتی‌های نفتی امارات در فجیره و پرتاب کاتیوشا در منطقه سبز بغداد نمی‌پردازم. به رغم این اتفاقات اما ترامپ هر روز اعلام می‌کند که خواهان حمله نظامی به جمهوری اسلامی و تغییر این رژیم نیست.

پرسش: رفیق سنجر با توجه به این واقعیت که شما رژیم جمهوری اسلامی را یک رژیم وابسته به امپریالیسم ارزیابی می‌کنید، آن وقت چگونه حمله ارباب به نوکرش را توضیح می‌دهید؟

پاسخ: تجربه، این ادعای برخی از سیاستمداران بورژوا را ثابت کرده که امپریالیست‌ها دوستان ثابت ندارند بلکه منافع ثابت دارند. یعنی آنها به دنبال منافع و مصالح خودشان هستند نه اینکه چه کسانی و در چه دوره‌ای به آنها چه خدمتی کرده‌اند. برای نمونه مجد رضا پهلوی آخرین شاه ایران را بیاد بیاورید که برای حفظ منافع اربابانش چه جنایت‌ها که نکرد اما وقتی انقلاب مردم ایران اوج گرفت و وجود شاه با منافع و سیاست‌های اربابانش در تخالف قرار گرفت، در کنفرانس کوادلوپ به قول ژیسکار دستن رئیس جمهور آن زمان فرانسه، کارتر زنگ پایان دورانش را به صدا در آورد. بعد‌ها خود شاه هم این گفته تیمسار ربیعی را تأیید کرد که در بیدادگاه جمهوری اسلامی گفته بود که "هویزر شاه را مثل موش مرده‌ای از ایران بیرون انداخت". بنابراین چه تجربه برخورد امپریالیست‌ها با شاه و چه دهها نمونه دیگه در عراق و افغانستان و لیبی و غیره نشان می‌دهند که امپریالیست‌ها هیچگاه سرنوشت خود را با سرنوشت مزدورانشان گره نمی‌زنند. بنابراین در پاسخ این پرسش باید توجه شما را به این واقعیت جلب کنم که امپریالیست‌ها وقتی مهره‌هایشان نقش لازم در جهت تأمین منافع آنها را از دست بدهند، تردیدی در تغییر آن‌ها نخواهند کرد. همین امروز هم اگر جمهوری اسلامی نتوانه جنبش توده‌ای را سرکوب و جامعه را آن‌طور که مصالح امپریالیست‌ها حکم می‌کند کنترل کند، تردیدی نباید داشت که زنگ پایان عمرش را به صدا در خواهند آورد. یا هنگامی که پیشبرد یک سیاست بزرگ و استراتژیک در سطح بین‌المللی و مثلاً ضرورت حضور نظامی مستقیم آمریکا در ایران در رقابت با سایر امپریالیست‌ها ضروری بشه (مثل مورد عراق)، در چنین حالتی آن‌ها خیلی راحت، جزء را فدای کل خواهند کرد. با در نظر گرفتن همه این واقعیت‌ها نباید ما فریب ترفند‌ها و تبلیغات ریاکارانه دشمن را بخوریم و هر رجز خوانی و یا دسیسه‌ای

امپریالیسم آمریکا با جلوگیری از صدور نفت یک سری کشورها از جمله ایران به اشکال مختلف کار خودش را پیش برده و میلیارد‌ها دلار به جیب زده. در ضمن در حوزه سیاسی هم آنها از این تحریم‌ها برای سیاست چهره‌شیر ساختن از جمهوری اسلامی و استفاده از فضای ایران هراسی به نفع پیشبرد سیاست‌هایشان در منطقه استفاده می‌کنند. بنابراین، در حالی که هر برخوردی را از طرف آمریکا نباید فوری به حساب آغاز جنگ گذاشت، در عین حال هم نمی‌شه به طور کلی امکان حمله را نفی کرد. در حال حاضر آن‌چه به طور عینی واضح و عیان، اینه که آنها دارند با تحمیل فقر و گرسنگی بر دیگران، جیبهای خودشان را پر می‌کنند، امری که ذاتی سلطه امپریالیستی می‌باشد.

پرسش: آیا گذاشتن نام سپاه پاسداران در لیست تروریستی به معنای قصد آمریکا برای جنگ نیست؟

پاسخ: به صرف قرار دادن سپاه در لیست تروریستی نمی‌شه چنین نتیجه‌ای گرفت. آمریکا به هر بهانه‌ای می‌تواند سیاست جنگی‌اش را پیش ببرد. مثلاً مگر برای آمریکا کاری دارد که فردا یک قایق به ناوهایش در خلیج فارس حمله کند و این کار را به حساب جمهوری اسلامی بگذاره و همین امر را دستاویز حمله‌اش به این رژیم قرار بدهد؟ مگر فراموش کرده‌ایم که برای هجوم به عراق و اشغال این کشور آمریکایی‌ها چه دروغ‌ها و بهانه‌هایی ساختند. از سلاح‌های شیمیایی و کشتار جمعی حرف زدند اما حتی بعد از حمله و اشغال کامل عراق هم نتوانستند آن را پیدا و ادعاهای فریبکارانه خودشان را ثابت کنند، و روشن شد که همه آن داستان‌های سرایی‌ها دروغی بیش نبوده. بنابراین گرچه قرار دادن سپاه (پاسداران) در لیست تروریستی دست آمریکا را در پیشبرد دسیسه‌هایش در منطقه باز تر می‌کند اما این به معنای شروع فوری جنگ با جمهوری اسلامی نیست.

ببینید اگر آمریکا می‌خواست اکنون به ایران حمله‌کننده فعالیت‌های جمهوری اسلامی در منطقه هر بهانه لازمی را برای این برنامه در دسترش می‌گذاره. برای نمونه این روزها وزیر خارجه این کشور و دستگاه تبلیغاتی آمریکا صبح تا شب تهدید می‌کنند که نه تنها حمله جمهوری اسلامی به نیروهای آمریکا بلکه حتی حمله نیروهای هوادار جمهوری اسلامی به نیروهای آمریکا و یا متحدینشان را هم به حساب اقدام جنگی این رژیم می‌گذارند و به آن پاسخی سخت و سریع و قاطعانه خواهند داد!

خوب اگر قرار به عمل به این تهدید بود دیدیم که حوثی‌های یمن به خط لوله عربستان حمله کردند و رسماً هم مسئولیت حمله را پذیرفتند و ایالات متحده

جای سیر واقعی رویدادها قرار بدهیم برای پیش‌بینی آن‌چه رخ خواهد داد - تا آنجایی که این پیش‌بینی امکان‌پذیر باشد - باید همه فاکت‌های عینی و اسناد و مدارک معتبر را در نظر بگیریم و از جمله وابستگی جمهوری اسلامی به امپریالیسم و عملکردش در چهل سال گذشته به نفع امپریالیست‌ها را فراموش نکنیم. به باور ما همان‌طور که نمی‌شود از وجود گرایش‌ها و افراد جنگ‌طلب در کابینه ترامپ و رجز خوانی‌ها آنها حکم به قطعیت شروع جنگ داد همان‌طور هم نمی‌شه تأکیدات افرادی مثل وزیر خارجه آمریکا مبنی بر عدم تمایلش به حمله به ایران و یا سخنان خود ترامپ مثلاً در ملاقات اخیرش با نخست‌وزیر ژاپن و پشتیبانی علنی‌اش از سران رژیم را جدی گرفت که تأکید کرد که مسأله‌اش با ایران فقط در مورد سلاح اتمی است. فراموش نکنیم که در دوران ریاست جمهوری بوش پسر، مسأله حمله به ایران مطرح بود اما به دنبال گزارش نهاد‌های اطلاعاتی آمریکا مبنی بر توقف فعالیت‌های اتمی جمهوری اسلامی عملی نشد. امروز هستند نیروهایی که با تکیه بر تبلیغات انتخاباتی ترامپ در زمان انتخابات ریاست جمهوری‌اش علیه جنگ در عراق و افغانستان مدعی می‌شوند که جنگ در دستور کار دولت ترامپ نیست. اما این نیروها متوجه نیستند که سیاست عملی آمریکا در یک چهارچوب کلی تعیین می‌شه که لزوماً ربطی به تبلیغات انتخاباتی ندارد.

اما در مورد تحریم‌ها و تدارکات نظامی باید تأکید کنم که درسته که حاصل این تحریم‌ها در درجه اول تشدید رنج و محرومیت مردم تحت ستم ایران، اما این تحریم‌ها را نباید صرفاً در رابطه ایران و آمریکا دید. آمریکا با این تحریم‌ها هدف‌های خاصی را دنبال می‌کند که یکی از آنها کوتاه کردن دست رقبای آمریکا از بازار ایرانیه که در عمل هم این‌طور شده. آمریکا نه فقط با این تحریم‌ها، امپریالیست‌های دیگر را تحت فشار قرار داده بلکه منافع دیگری هم از این تحریم‌ها می‌برد. مثلاً در موضوع تحریم نفت باید بدوینم که آمریکائی‌ها که در سالهای اخیر در حوزه نفت شیل پیشرفت‌های بزرگی کرده‌اند که عملاً آنها را به بزرگترین تولیدکننده نفت جهان تبدیل کرده. الان چند ساله که آنها در کنار روسیه و عربستان به عنوان بزرگترین صادرکنندگان نفت قرار گرفته‌اند. خب، حالا، آنها با تشنجاتی که در لیبی و ونزوئلا و ایران آفریده‌اند و تحریم‌هایی که اعمال نموده‌اند عملاً حجم بزرگی از نفت صادراتی این کشورها را از بازار خارج کرده‌اند و با این اقدام، هم برای صادرات نفت خودشان بازار پیدا کرده‌اند و هم قیمت‌ها را در حدی کنترل کرده‌اند که امکان تولید نفت شیل که هزینه تولیدش تا حد زیادی بالاست را امکان‌پذیر بکنه. بنابراین

نیرو‌هایی که نابودی نظام سرمایه داری را در دستور کار خودشون قرار ندادند و یا نمی دهند، در واقع نمی خواهند و نمی توانند در جهت آزادی کارگران و ستمدیدگان گام بردارند.

ما باید به روشنی برای کارگران و ستمدیدگان توضیح بدهیم که از آن جا که جمهوری اسلامی و حامیان امپریالیستش دشمنان اصلی مردم ما هستند، مردم ما زمانی می توانند به آزادی و دموکراسی و رفاه دست پیدا کنند که جمهوری اسلامی و سلطه امپریالیسم را در این کشور نابود کرده باشند. بنابراین، وظیفه همه کمونیستها و نیروهای انقلابی است که ضمن افشای واقعیت رابطه جمهوری اسلامی با امپریالیستها، با تمام قوا جهت سازماندهی کارگران و زحمتکشان گام برداشته و انرژی انقلابی آن‌ها را در راستای نابودی جمهوری اسلامی و نظام سرمایه داری وابسته کانالیزه بکنند.

پرسشگر کانال بذر های ماندگار:
رفیق سنجر با این که وقتان به پایان رسیده اما پرسشهایمان تمام نشده بنابراین با تشکر مجدد از شما که پاسخگوی پرسش های کانال بذر های ماندگار، کانال تلگرامی چریکهای فدائی خلق ایران بودید، امیدوارم که در فرصت دیگری پرسشهای مربوط به این بحث را بپذیرید. شاد و پیروز باشید.

رفیق سنجر: متقابلاً از شما سپاسگزارم که این گفتگو را سازمان دادید و همین طور باید از شنوندگان عزیزتان که حوصله کردند و این گفتگو را دنبال کردند تشکر کنم. به امید ادامه این بحث در فرصت های دیگر.

پرسش: شما در این مدت زمان محدود اوضاع پیش آمده را تا حدودی توضیح دادید. به نظر شما این اوضاع چه وظایفی مقابل نیرو های انقلابی قرار می دهد؟

پاسخ: ببینید همان طور که گفتم جمهوری اسلامی زاده همین امپریالیستها و به خصوص امپریالیسم آمریکا ست که در کنفرانس گوادلوپ برای سرکوب انقلاب مردم ما به قدرت رسانده شد. به همین دلیل هم چهل ساله که امپریالیسم آمریکا و جمهوری اسلامی در حالی که علیه هم شعار می دهند اما دست در دست هم علیه مردم ایران و منطقه در حال دسیسه چینی هستند. بنابراین اولین وظیفه هر نیروی انقلابی افشای این رابطه و نشان دادن تئودیکسی فی مابین آن‌ها به رغم رجز خوانی هایشان می باشد. نباید گذاشت کارگران و زحمتکشان فریب تبلیغات دروغین آن‌ها را بخورند و هویت مستقلی برای جمهوری اسلامی قائل بشوند که در واقع، فاقد آن می باشد. واقعیت این است که امپریالیستها دشمنان اصلی مردم ما می باشند که در چهل سال گذشته از رژیم جمهوری اسلامی که مانع اصلی دستیابی مردم ما به آزادی است، حمایت کرده اند. بنابراین مردم ما نباید انتظار هیچ گونه کمکی از دشمنان اصلی خود داشته باشند و هر نیرویی هم سرنوشت خودش را به چنین کمک‌هایی گره بزند جز رسوایی چیزی نصیبش نخواهد شد. همچنین باید این آگاهی را به میان توده‌ها برد که بدون نابودی نظام سرمایه داری حاکم امکان رسیدن به آزادی وجود ندارد. در نتیجه آن

را به حساب فرارسیدن زمان "رژیم پنج" بگذاریم. به خصوص که در چهل سال گذشته همواره پرخاشگری علنی پوشش دوسنی مخفیانه جمهوری اسلامی با امپریالیسم آمریکا بوده است.

پرسش: همین طور که می دانید جمهوری اسلامی اعلام کرده که وارد هیچ مذاکره ای با آمریکا نمی شه و ولی فقیه رژیم هم چنین مذاکره ای را سم نامیده، چقدر چنین ادعاها پی را باید جدی تلقی کرد؟

پاسخ: ببینید ادعاها و تبلیغات سردمداران جمهوری اسلامی فاقد هرگونه اصلیتیه. همین خامنه ای که مذاکره با آمریکا را امروز سم اعلام کرده خودش در دوران ریاست جمهوری احمدی نژاد اجازه شروع مذاکره بر سر پروژه هسته ای را داد. مذاکراتی که بعداً با روی کار آمدن دولت روحانی به توافقنامه برجام انجامید. اساساً اصطلاح نرمش فهرمانانه (در مقابل آمریکا و بقیه امپریالیستها) از اختراعات خود خامنه ای ایست. بنابراین این پُر‌ها را نباید جدی گرفت. سردمداران جمهوری اسلامی نشان داده اند که اگر منافعشان حکم کند برای بقای خودشون جام زهر را هم سر می کشند. فراموش نکرده ایم که وقتی قرار بر امضای توافقنامه اتمی بین جمهوری اسلامی و کشورهای معروف به ۵ بعلاوه یک بود، همین ظریف میدان دار شده بود و هر روز با کیری وزیر خارجه آمریکا در دوران اوباما عکس یادگاری می گرفتند. خوب امروز هم که قراره فضا جنگی بشه و هر روز از انفجار و موشک پرانی خبر می دهند قاسم سلیمانی را جلو می اندازند و سپاه پاسداران را در لیست تروریستی قرار می دهند.



گرامی باد ۱۸ تیر سالروز جنبش دانشجویی - مردمی سال ۱۳۷۸

جنبش در ۱۸ تیر از دانشگاه تهران آغاز شد ولی خیلی زود با همراه شدن دیگر دانشگاه‌ها از حالت منطقه‌ای خارج شده و خصلت سراسری پیدا نمود. اصلی ترین خصیصه جنبش دانشجویی - مردمی را می توان در رادیکالیسم آن جستجو کرد. این جنبش همان طور که خود سردمداران رژیم بدان اعتراف نمودند به واقع یک اعلان جنگ از طرف مردم به رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی بود. در این جا مسئله بر سر تحقق این یا آن خواست اقتصادی یا سیاسی در چارچوب نظام موجود نبود. یا صرفاً یک بخش از حکومت این یا آن عمل کرد ضد خلقی اش مورد حمله قرار نگرفته بود. در این جا اساس نظام جمهوری اسلامی با هر جناح و دسته اش آماج حملات توده‌ها قرار داشت. این تنها عمود خیمه‌ی منفور رژیم، یعنی رأس دیکتاتوری حاکم و ولی فقیه نبود که توده‌ها خشم گینانه علیه اش شعار می دادند: "خامنه ای حیا کن - سلطنت را رها کن"، بلکه آن‌ها خواستار سرنگونی کل حکومت و تمامیت جمهوری اسلامی بودند. "نه" راستین و بزرگی که آن‌ها بارها و بارها در جریان اعتراضات و مبارزات گوناگون شان در دوره‌های مختلف به رژیم جمهوری اسلامی داده بودند، این بار با صدای هر چه رساتر فریاد زده می شد: "حکومت زور نمی خواهیم، آخوند مزدور نمی خواهیم"، "مرگ بر این حکومت پر فریب"، این فریاد توده‌ای، که تازه فقط پژواکی از فریادهای پر خشم و کینه میلیون‌ها کارگر و زحمت کش و دیگر افشار تحت ستم ایران بود، چه لرزه‌ای بر اندام نحیف حکومتیان انداخت... هر چند که عمر این جنبش کوتاه بود و دشمنان خیلی زود مجدداً به قدرت نمائی در برابر مردم پرداختند با این حال جنبش اخیر با عریان ساختن هراس و وحشت حکومتیان از توده‌ها که در ۱۸ سال اخیر به چنین وضوح و آشکاری ای دیده نشده بود مهر تأیید بر صحت این آموزش کوبید که نه از طریق سازشکاری و مماشات بلکه تنها از طریق مبارزه است که می توان تضادهای حکومتیان را تشدید نمود و از این طریق است که می توان دشمن را دچار ضعف و زبونی ساخته و او را به عقب نشینی در مقابل توده‌ها وادار ساخت. این جنبش هم چنین خط بطلان بر آن تبلیغات زهرآگینی کشید که مدعی بودند مردم ایران از انقلاب خسته شده و خواهان انقلابی دیگر نیستند. ادعا می کردند که مردم صرفاً تغییراتی و اصلاحاتی در چارچوب همین نظام را می طلبند....

به نقل از "سخنی با خلق های قهرمان ایران در مورد جنبش دانشجویی - مردمی ۱۸ تا ۲۳ تیر ماه ۱۳۷۸" نوشته رفیق اشرف دهقانی

مذاکره با جمهوری اسلامی،

پشت به مردم، رو به دشمن!



انتشار خبر مذاکرات مخفیانه چهار جریان سیاسی کرد با رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی بار دیگر سیاستهای مماشات طلبانه و مغایر با منافع مردم ایران و کردستان این جریانات را در مقابل دید همگان قرار داد. این چهار جریان، حزب دمکرات کردستان ایران، حزب دمکرات کردستان، حزب کومله کردستان ایران (سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان ایران) و کومله زحمتکشان کردستان می باشند که بر اساس گزارشاتی که تاکنون منتشر شده و همچنین بنا بر اعتراف صریح "رهبری دوره‌ای مرکز همکاری احزاب کردستان ایران" (عمر ایلخانی زاده، دبیرکل حزب کومله زحمتکشان کردستان)، با نمایندگان جمهوری اسلامی (با وساطت یک نهاد نروژی مرتبط با وزارت خارجه دولت نروژ، NOREF Norwegian Centre for Conflict Resolution -)، "ملاقات ها" و "دیدارهایی" داشته اند.

خبر این مذاکرات که عمر ایلخانی زاده طی بازی با کلمات می کوشد آن را نه خود مذاکره بلکه زمینه سازی برای مذاکره جلوه دهد، چند روز پیش توسط مسئولین سازمان کردستان حزب کمونیست ایران (کومله) منتشر شد و معلوم گردید که خود این جریان نیز در جریان گفتگوهای چهار جریان سیاسی مذکور با نمایندگان جمهوری اسلامی از طریق وساطت نهاد نروژی فوق الذکر قرار داشته ولی چنین موضوع بر اهمیت در سرنوشت خلق کرد و همچنین دیگر خلق های ایران را نه تنها به مردم اعلام نکرده بودند، بلکه حتی با توده سازمانی خود نیز در میان نگذاشته بودند. اما، تا جایی که به چهار جریان سیاسی فوق الذکر بر می گردد، آن ها با مخفی نگه داشتن دیدار ها و مذاکرات خود با نمایندگان جمهوری اسلامی از مردم ایران و به طور ویژه از خلق کرد، در واقع بر این واقعیت مهر تأیید می زنند که در شرایط کنونی - بر اساس تحلیل مشخص از شرایط مشخص - مذاکره کردن با نمایندگان جمهوری اسلامی تا چه حد مغایر با منافع خلق کرد و زمینه سازی برای دسیسه هائی است که رژیم ضد خلقی حاکم در جهت تداوم حاکمیت ننگین خود علیه خلق کرد و همه مردم ایران تدارک می بیند.

بیشک اگر غیر از این بود این جریانات در همان زمان آغاز این موضوع آن را علنی می کردند، به خصوص که فریبکارانه مدعی اند که "هر مذاکره‌ای باید علنی باشد." آیا همین نفس تلاش برای مخفی کردن دیدار و مذاکره با نمایندگان رژیم از طرف آن ها، خود دلیل بر عدم حقانیت آن ها نمی باشد و نشان نمی دهد که آن ها به ضرورت اطلاع داشتن توده ها از این مذاکرات که اتفاقاً به نام خلق کرد و مردم ایران صورت گرفته، اهمیتی قائل نیستند؟

باید از جریانات سیاسی مذکور که به قول خودشان با نمایندگان جمهوری اسلامی "در سطح بالا" دیدار و مذاکره کرده اند پرسید که زمانی که در کردستان مناطق آزاد شده وجود داشتند و سازمان های عمده خلق کرد چند هزار پیشمرگه در اختیار داشتند و در تشتت فعلی نیز بسر نمی بردند چرا جمهوری اسلامی حاضر به تن دادن به کوچکترین خواست های آن ها نشد؟ و چرا این رژیم با حمایت های مستقیم و غیر مستقیم دولت ها و محافل امپریالیستی، حتی از میز مذاکره برای ترور برخی از رهبران خلق کرد سود جست؟ آن گاه این ها باید پاسخ دهند که حالا که همگی به کردستان عراق عقب نشینی کرده و از قدرت آتش قابل توجهی هم برخوردار نیستند و تشکل های قبلی شان هم چند تکه شده است، چرا جمهوری اسلامی باید تن به تحقق مطالبات خلق کرد بدهد؟ در شرایط مشخص کنونی با توجه به توازن قوا بین این نیروها با رژیم حاکم بر ایران و در اوضاع و احوالی که این سازمان ها در آن قرار دارند، از مذاکره با

جمهوری اسلامی هیچ سودی برای خلق مبارز و رنجیده گرد حاصل نخواهد شد. این ادعا نیز که چون "ایران در وضعیت بین‌المللی نامناسبی قرار گرفته و در یک بحران عمیق داخلی فرو رفته است." پس جمهوری اسلامی تن به "ملاقات" با "احزاب کرد ایرانی" داده و گویا در شرایطی است که می تواند خواست های مردم را متحقق سازد، توهم پراکنی برای توجیه سازشکاری این نیروهاست. در حالی که اتفاقاً قرار داشتن جمهوری اسلامی در شرایط نامناسب، ضرورت مبارزه هر چه گسترده تر جهت سرنگونی این رژیم سراپا ننگ و جنایت و سرکوبگر را در مقابل خلق کرد و دیگر خلفهای ایران قرار می دهد.

واقعیت این است که جریانات سیاسی مذکور حتی از مذاکرات شکست خورده قبلی خویش هم درس نگرفته اند و نمی خواهند درک کنند که هدف جمهوری اسلامی از فرستادن نمایندگان خود "در سطح بالا" برای دیدار و گفتگو با آنان تنها به منظور پیشبرد اهداف ضد مردمی خود است و این یک تاکتیک حيله گرانه از طرف این رژیم مکار و دشمن خلق های ایران بوده و دسیسه چینی دیگری علیه منافع و مصالح خلق کرد و به تبع از آن علیه همه توده های تحت ستم ما می باشد.

همچنین باید تأکید نمود که نه تنها آن هائی که امروز با وساطت نیروی نروژی در نشست برای مذاکره با جمهوری اسلامی شرکت کرده اند، بلکه حتی سازمان کردستان حزب کمونیست ایران (کومله) نیز که مطابق اظهارات مسئولانش پس از دیدار با نیروی نروژی، در این مذاکرات شرکت نداشتند، از آن جا که این مساله را همان زمان به اطلاع افکار عمومی نرسانند، با امر مذاکره و مذاکره چي ها برخورد سازشکارانه داشته اند.

نکته قابل توجه دیگر این است که همه این نیروها بدون آن که با تحلیل مشخص از شرایط مشخص نشان دهند که در شرایط کنونی، مذاکره با دشمن چه نفعی می تواند عاید جنبش مردم سازد در توجیه سیاست مماشات طلبانه با رژیم سراپا ننگ و جنایت جمهوری اسلامی، مدعی می شوند که "هیچ‌گاه اصل مذاکره بر سر مسائل کردستان را رد نکرده‌اند" یا برخی از آن ها به یک امر درست کلی متوسل شده و مطرح می کنند که مذاکره با دشمن را نمی توان برای همیشه رد نمود. بلی! درست است، مذاکره با دشمن تاکتیکی است که گاه در جریان گسترش مبارزات خلق های مبارز در مقابل جنبش های انقلابی قرار می گیرد، اما همه مساله این است که این تاکتیک باید در جهت تقویت و رشد استراتژی **نایدی دشمن** و رسیدن به مطالبات اساسی توده ها قرار گیرد. در رابطه با مساله ملی نیز این تاکتیک باید به ایجاد چنان شرایط دموکراتیکی کمک نماید که اراده آزاد توده ها بتواند در آن آشکارا بروز کند تا خلق ها با اشراف به همه مسایل، قادر به تعیین حق سرنوشت خود گردند.

اما واقعیت این است که دیدار و مذاکره انجام شده توسط نیروهای سیاسی کرد فوق الذکر در راستای استراتژی سرنگونی جمهوری اسلامی قرار ندارد و به واقع در مخالفت با منافع توده هاست. این مذاکره نه مثلاً برای خریدن زمان برای نیرو های انقلابی و تقویت صفوف جنبش، بلکه بر عکس بازی در بساط دشمن می باشد. جمهوری اسلامی از این دیدار و مذاکره، باز داشتن نیروی جریانات سیاسی مذکور از مبارزه علیه رژیم و بی تحرک نگاه داشتن آن ها و به زائده خود تبدیل کردن چنین نیروهایی را دنبال می کند. در عین حال که چنین مذاکره ای می تواند توهم و چشم انداز های غیر واقعی را در میان مردم اشاعه داده و تشتت را در صفوف مخالفین دامن بزند. از قبل روشن است که جمهوری اسلامی به مثابه دشمن جنایتکار خلق کرد و همه مردم ایران از چنین مذاکره و همکاری ای به عنوان یک دسیسه جهت مقابله با اعتراضات توده ای که از دی ماه سال ۹۶ تاکنون از حرکت باز نمانده و با چنگ و دندان، سلطه سپاه رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی را آماج قرار داده، استفاده خواهد کرد. کارگران و توده های دلاور ما در جریان این اعتراضات، با پشت کردن به صحن نماز جمعه ها و مقامات و امام جمعه های مزدور

خود توده های ستمدیده در بستر مبارزه مسلحانه با دشمنان رنگارنگ شان متحقق خواهد شد.

جمهوری اسلامی، با هر جناح و دسته، نابود باید گردد!
سیاستهای مماشات طلبانه مغایر با منافع مردم ایران، محکوم است!

خلفهای ایران تنها در یک شرایط دموکراتیک قادر به تعیین حق سرنوشت خود هستند!

چریکهای فدایی خلق ایران
۱۸ تیر ۱۳۹۸ - ۹ جولای ۲۰۱۹

جمهوری اسلامی از جمله فریاد زدن، "پشت به دشمن، رو به میهن"، اما جریانات سازشکار و عقب مانده فوق با قبول خفت تن دادن به تعظیم در بارگاه دشمنان توده ها و شرکت در چنان نشست ها و ملاقات با دشمنان و مذاکره با آن ها نشان دادند که در پاسخ به آن ندا، سیاست "پشت به مردم، رو به دشمن" را روش خود قرار داده اند.

چریکهای فدایی خلق ایران ضمن محکوم کردن مماشات طلبی آشکار جریانات سیاسی مذاکره کننده و همچنین اختفای آن از توده ها به مدت بیش از یک سال، بر ضرورت سرنوشتی جمهوری اسلامی با همه جناح های درونی اش تأکید نموده و بر این باورند که مطالبات اساسی خلفهای ایران و خلق گرد تنها با قدرت یابی

کمکهای مالی به سازمان		سوئیس	
از صفحه آخر		پیام فدایی	
کانادا		انگلستان	
رفیق مسعود احمدزاده	۵۰۰ دلار	خلق قهرمان کرد	۱۰۰ پوند
رفیق امیر پرویز پویان	۵۰۰ دلار	چریک فدائی خلق	۱۰۰ پوند
رفیق عباس مفتاحی	۵۰۰ دلار	میر هادی کابلی	۱۰۰ پوند
چریک فدائی خلق رفیق بهروز دهقانی	۵۰۰ دلار	چریک فدایی خلق جمشید هدایتی	۱۰۰ پوند
چریک فدائی خلق رفیق شیرین فضیلت کلام	۵۰۰ دلار	چریک فدایی خلق اسماعیل هادیان	۱۰۰ پوند
چریک فدایی خلق رفیق بهمن روحی آهنگرانی	۵۰۰ دلار	پیشمرگه قهرمان فریدون شافعی	۱۰۰ پوند
رفیق میر هادی کابلی	۵۰۰ دلار	چریک فدایی خلق نادعلی دباغی	۱۰۰ پوند
رفیق حمید اشرف	۵۰۰ دلار	پیشمرگه قهرمان بهزاد یوسفی	۱۰۰ پوند
رفیق زهره جاجیان سه پله	۵۰۰ دلار	پیشمرگه قهرمان حمید آقاوردی زاده	۱۰۰ پوند
رفیق محمد رضا یثربی	۵۰۰ دلار	پیشمرگه قهرمان سلیمان میر بلوک	۱۰۰ پوند
رفیق علی کریمی	۵۰ یورو	پیشمرگه قهرمان نور آذر آقازاده	۱۰۰ پوند
رفیق مهر داد شاهمرادی	۵۰ یورو	چریک فدایی خلق خشایار سنجری	۱۰ پوند
رفیق محمدرضا الماسی	۵۰ یورو	مادر انقلابی روح انگیز دهقانی	۱۰ پوند
هلند		چریک فدایی خلق کیومرث سنجری	۱۰ پوند
چریک فدایی خلق رفیق جواد سلاحی	۲۵ یورو	رفیق محمد حسن بهادری طولابی	۱۰ پوند
چریک فدایی خلق رفیق کاظم سلاحی	۲۵ یورو		
پیام فدایی رفیق اردشیر کارگر	۳۰ پوند		
بگذار برخیزند	۳۰ پوند		
مردم بی لبخند	۱۰۰ یورو		

خوانندگان عزیز پیام فدایی!

به علت تراکم مطالب، درج نوشته "رفرمیسم در پوشش مارکسیسم" و پاسخی به یک "نظر"، در این شماره از نشریه امکان پذیر نشد. این مقاله در شماره بعدی پیام فدایی چاپ خواهد شد.

تخفیف اوضاع بحرانی به تشدید بحران انجامید و مبارزات مردم را شدید تر نمود.

در طول سال ۵۶ توده های مردم در ابعاد وسیع تری علیه رژیم شاه و ظلم و ستم و دیکتاتوری تظاهرات کردند. با رشد تظاهرات اعتراضی مردم در هفده شهریور ۵۷ در میدان ژاله تظاهرات کننده ها را از زمین و هوا به گلوله بستند. اما باز مردم با وجود اعلام حکومت نظامی به تظاهرات ادامه دادند. ادامه تظاهرات مردم باعث نخست وزیر تیمسار ازهارى شد با این هدف که با اعمال خشونت جلوی تظاهرات مردم گرفته شود. اما این امر هم عملاً به ضد خود تبدیل شد. این وضع برای امپریالیست ها یک پیام داشت: سرکوب هرچه شدیدتر باشد مردم به خانه هایشان نخواهند رفت و ممکن است مبارزه مسلحانه توده ای شود و منافع آنها را به خطر بیاندازد.

با اوج گیری تظاهرات مردم ایران، دولت عراق خمینی که بصورت تعیید در عراق زندگی می کرد را از آن کشور اخراج کرده و فرانسه او را پذیرا شد تا نام وی هر چه بیشتر در مبارزات مردم مطرح شود.

شکست تاکتیک های شاه جهت مقابله با انقلاب ضد امپریالیستی و ضد سلطنتی توده های مردم به تدریج نشان داد که شاه دیگر جایی در قدرت نمی تواند داشته باشد. چرا که در آبان ۵۷ با این که شاه در تلویزیون رسماً اعلام کرد که صدای انقلاب مردم را شنیده است و حاضر به اصلاح امور می باشد اما مردم دیگر حاضر به شنیدن صدای وی نبودند.

به همین دلیل هم امپریالیستها با شدت بیشتر به تقویت خمینی پرداختند. آنها در کنفرانس گوادلوپ که با حضور آمریکا، انگلیس، فرانسه و آلمان تشکیل شده بود به خدمت شاه خاتمه داده و خمینی و دار و دسته اش را به جای سلطنت شاه برگزیدند و جهت انتقال قدرت به آن ها ژنرال هوپز را به ایران فرستادند تا ارتش را آماده خدمت به خمینی کند. در همین حدود ها بود که ناگهان شعار "ارتش برادر ماست، خمینی رهبر ماست" در جریان تظاهرات مردم شنیده شد و روشن بود که مزدوران دشمن جهت انحراف مبارزات مردم، شعار های خود را در تظاهرات فریاد می زند تا به شعار مردم تبدیل شود. در شرایطی که دشمنان مردم در حال اجرای این دسیسه ها بودند، خمینی و اطرافیانش در پاریس در حال مذاکره با امپریالیستها بودند و بعداً مشخص شد که امپریالیستها به خصوص امپریالیسم آمریکا سه خواست اصلی در برابر خمینی قرار داده بودند.

۱- ارتش دست نخورده باقی بماند
۲- جریان تولید و صدور نفت مثل سابق ادامه داشته باشد

جمهوری اسلامی، وسیله و نتیجه سرکوب

انقلاب سالهای ۵۶ - ۵۷



کم بحث هایی در مطبوعات رژیم شروع شدند که از ضرورت باز کردن فضای سیاسی و رعایت حقوق بشر در جامعه صحبت می کردند. این بحث ها همزمان بود با روی کار آمدن جیمی کارتر در آمریکا. کارتر از حقوق بشر دم می زد و از آنجا که رژیم شاه تا بن استخوان به امپریالیسم آمریکا وابسته بود، سیاستهای خود را بر اساس رهنمودهای آنها تعیین می کرد. در نتیجه در ایران هم بحث فضای باز سیاسی کم کم بالا گرفت. این وضع را در آن زمان برخی از زندانیان سیاسی "جیمی کراسی" می نامیدند. در همین دوران بود که رژیم شاه و ساواک جنایتکارش به هیاتنی از جانب صلیب سرخ اجازه دادند که از زندانهای محل نگهداری زندانیان سیاسی بازدید کنند.

با گسترش اعتراضات و تظاهرات مردم، دستگاه امنیتی شاه در حالی که دست از سرکوب توده های انقلابی بر نداشته بود، برای این که بتواند نقش کمونیستها را در جنبش توده ها که به طور برجسته، به هیچوجه جلوه مذهبی نداشت، کم رنگ کند دست به تقویت نیروهای مذهبی زد. در همین رابطه یکی از وابستگان رژیم سلطنت نوشته ای توهین آمیز نسبت به خمینی در روزنامه اطلاعات به چاپ رساند. در اعتراض به این مقاله، طلبه های قم دست به اعتراض زدند. از این طریق اسم خمینی کم کم به میان توده های مردم برده شد و بعدها در برخی از تظاهرات ها خواست آمدن خمینی به ایران را مطرح کردند.

رژیم شاه برای مقابله با مبارزات مردم تنها به سرکوب اکتفاء نکرد و شروع کرد به تغییر نخست وزیر ها. در ابتدا هویدا را که حدود ۱۳ سال نخست وزیر گوش به فرمان شاه بود را تغییر داد اما این امر به جای

این روز ها گاه با جوانانی مواجه می شویم که در حالی که فقر و فلاکت، دزدی و فساد و اختناق و سرکوب های جمهوری اسلامی خشم و نفرت آنها را برانگیخته، تحت تأثیر این تبلیغات قرار دارند که گویا جمهوری اسلامی حاصل انقلاب سالهای ۵۶ و ۵۷ بوده است. این جوانان با دیدن وضع موجود و با تکیه بر جنایات انکار ناپذیر دیکتاتوری لجام گسیخته حاکم، آن انقلاب را انکار کرده و گاه حتی نیروهای مسلح آن دوره چون سازمان چریکهای فدایی خلق ایران را به دلیل این که در پای گیری آن انقلاب نقش داشته اند، آماج انتقادات خود قرار می دهند. این وضع باعث شده که برای شنیدن تبلیغات سلطنت طلب های بی همه چیز نیز گوش های شنوایی پیدا شوند. در این مقاله من می گویم نشان دهم که جمهوری اسلامی هرگز حاصل انقلاب توده ها در سالهای ۵۶ و ۵۷ نبوده است بلکه این رژیم از طرف امپریالیستها بر سر کار آورده شد و وسیله سرکوب آن خیزش بزرگ انقلابی البته به نام انقلاب بود.

برای این که متوجه بشویم که جمهوری اسلامی وسیله و نتیجه سرکوب آن انقلاب می باشد لازم است که نگاهی به شرایط غلیان مبارزات اعتراضی مردم در سالهای ۵۶ و ۵۷ بیندازیم.

یکی از خود ویژگی های دهه ۵۰، گرایش وسیع مردم به انقلابیون مسلح بود. بدون اغراق می شد گفت که برای نمونه چریکهای فدایی خلق جای بزرگی در قلب مردم پیدا کرده بودند. متأسفانه در اوائل سال ۵۵، نیرو های سرکوبگر رژیم شاه توانستند ضربات بزرگی به سازمان چریکهای فدایی خلق و جنبش انقلابی مسلحانه مردم ایران وارد آورند. به دنبال این ضربات بزرگ در اواخر سال ۵۵ و اوائل سال ۵۶، کم

۲- کمونیستها و انقلاب توده های مردم سرکوب شوند

بعد از قبول این شرایط از سوی خمینی ، امپریالیستها شرایطی ایجاد کردند که شاه را از ایران برده و خمینی و دار و دسته اش را به ایران بیاورند. در این فاصله تبلیغات وسیعی به نفع خمینی انجام گرفته بود و خود خمینی در حالی که برخلاف نیروهای سازشکار آن زمان نشان می داد که مثل مردم در مخالفت با شاه قاطع است به مردم هم قول می داد که خواست های آنها را برآورده خواهد کرد. به همین خاطر تعداد زیادی از مردم به پیشواز خمینی رفتند و خمینی که با هواپیمای شرکت هواپیمایی فرانسه وارد فرودگاه مهرآباد شد پس از ورود به بهشت زهرا رفت و در اولین سخنرانی اش قول هایی در جهت بهبود شرایط زندگی مردم به آنها داد ، نظیر مجانی کردن آب و برق و از این قبیل وعده و وعید ها که البته بعداً سیر رویداد ها دروغ بودن تمام آنها را ثابت نمود.

محاسبه امپریالیست ها این بود که قدرت را با مذاکره به طور صلح آمیز به دست خمینی بسپارند تا دستگاه سرکوب سالم مانده و در خدمت سرکوب انقلاب در اختیار خمینی قرار گیرد. اما در جریان این نقل و انتقال قدرت، در ۲۱ بهمن ۵۷ همافران نیروی هوایی با ارتش درگیر شدند و شرایط برای قیام توده ها فراهم شد. در این زمان خمینی برای جلوگیری از قیام توده ها اعلام کرد که **دستور جهاد نداده است**. ولی توده های مردم علیرغم مخالفت خمینی و دار و دسته اش قیام کردند و در ۲۲ بهمن هم قیام ادامه یافت و مراکز سرکوب آماج حملات مردم قرار گرفتند. در این موقعیت ارتش اعلام بی طرفی کرد و با خمینی بیعت نمود.

پروسه قدرت گیری خمینی نشان می دهد که انقلاب توده های مردم نبود که خمینی را به قدرت رساند بلکه امپریالیست ها به خاطر حفظ منافع خود و با اعمال نفوذ در پروسه انقلاب مردم، خمینی را برای سرکوب انقلاب توده های مردم با شاه تعویض کردند. انقلاب مردم برای حل مشکلات اقتصادی و از بین بردن سرکوب و رسیدن به آزادی و دموکراسی بود اما این انقلاب توسط امپریالیستها و مزدور آن ها خمینی همانگونه که در میان مردم ما گفته می شود "ملاخور" شد.

قیام توده های مردم محاسبات امپریالیست ها را به هم زد و امکان فریبکاری بزرگی به خمینی داد. با قیام مردم ارتش ضربه خورد و سلاح زیادی به دست مردم افتاد. به همین دلیل هم اولین کار خمینی خلع سلاح مردم شد. تا فرصت و زمان لازم برای باز سازی ارتش نیز فراهم شود. ارتشی که در همان به اصطلاح "بهار آزادی" سنج را به خون نشانده. با توجه به رشد انقلاب و سقوط رژیم شاه و قیام بهمن جو سیاسی جامعه به نفع مردم تغییر کرد و مردم با شدت

بیشتری خواهان تحقق مطالبات خود بودند. در این شرایط دار و دسته خمینی قادر نبودند فوراً بطور سراسری سرکوب مبارزات مردم را شروع کنند. به همین دلیل هم علیرغم همه سرکوبگری های پراکنده آنها، فضای شبه دموکراتیکی در جامعه حاکم شده بود که به سازمانهای سیاسی امکان فعالیت علنی می داد. به همین دلیل هم ستاد های سازمانهای سیاسی بر پا و نشریات آنها وسیعاً پخش می شدند. در این میان سازمان چریکهای فدایی خلق ایران به دلیل مبارزات مسلحانه قبلی خود و سالها قهرمانانه جنگیدن اعضای آن با رژیم شاه با استقبال بسیار وسیعی از طرف مردم مواجه شد و عملاً به بزرگترین سازمان چپ سیاسی کشور بدل شد. شرایط جدید حکم می کرد که نیرو های انقلابی و کمونیست فوراً به تحلیل شرایط جامعه پرداخته و با روشن کردن ماهیت رژیم جدید راه ادامه انقلاب تا پیروزی یعنی قدرت گیری کارگران و ستمدیدگان و نابودی سلطه امپریالیستها و سرمایه داران وابسته را مقابل مردم قرار دهند. اما متأسفانه در رهبری این سازمان "مارهای خوش خط و خالی" لانه کرده بودند که نه به فکر ادامه انقلاب بودند و نه قدرت گیری کارگران و ستمدیدگان مشغله ذهنی آنها بود. بر عکس آنها در این اندیشه بودند که در قدرت جدید جایی برای خود دست و پا کنند. اما اینکه چرا این سازمان که با خون بهترین و دلیر ترین کمونیستها شکل گرفته بود به این روز افتاده بود باید کمی به گذشته این سازمان و تاریخچه آن بازگردیم.

قبل از پرداختن به تاریخچه سازمان چریکهای فدایی خلق ایران لازم است تاکید کنم که پس از ضربات بزرگ سال ۵۵ که بخش بزرگی از سازمان نابود شد ، کسانی که در رأس سازمان قرار گرفتند دست به یک اقدام غیر دموکراتیک زدند. آنها بدون آنکه بحثی در بین همه اعضای سازمان و یا در جنبش صورت گرفته باشد اعلام کردند که سازمان نظرات قبلی خود را تغییر داده و حال به نظرات رفیق جزنی باور دارد. این امر زمینه را برای عضو گیری افرادی همچون فرخ نگهدار و ماشاالله فتاپور و جمشید طاهری پور و افرادی نظیر آنها که با فاصله زمان هائی از زندان رژیم شاه آزاد می شدند، آماده کرد. چنین افرادی که اپورتونیست هائی بیش نبودند وارد سازمان شده و به تدریج در مراکز رهبری قرار گرفتند. آنها همان مار های خوش خط و خالی بودند که بعد از قیام بهمن به جای تحلیل شرایط جدید و نشان دادن راه ادامه انقلاب، خطی بر سازمان حاکم کردند که همان خط مماشات با جمهوری اسلامی بود. آنها درست با در پیش گرفتن این خط بود که به نام سازمان چریکهای فدائی خلق ایران توده ها و هواداران انقلابی سازمان را از انجام عملکردهای انقلابی علیه رژیم باز می داشتند.

با این اشاره حالا بهتر می شود به بنیانهای تئوریک چریکهای فدائی خلق که پایه اعمال انقلابی و اعتبار این سازمان گردید، پرداخت.

در سال ۱۳۴۶ بخشی از مارکسیست لنینیست های ایران که در مشهد، تبریز، شمال و تهران قرار داشتند در گروهی متشکل شدند. کمونیست های متشکل در این گروه نه تنها به مطالعه تاریخ و مارکسیسم پرداختند بلکه شرایط اقتصادی ، اجتماعی و سیاسی ایران را به طور عینی مورد مطالعه قرار دادند. آنها به کارخانه ها و روستاها رفته و دریافت هایشان را در گروه به بحث و تبادل نظر گذاشتند. بعد از ۴ سال مطالعه و بررسی در سال ۴۹ حاصل مطالعات و تحلیل های این انقلابیون ، توسط رفیق امیر پرویز پویان و بعد به طور کامل به وسیله رفیق کبیر مسعود احمدزاده در کتابی به نام "مبارزه مسلحانه ، هم استراتژی هم تاکتیک" جمع بندی و تئوریزه شد. بر اساس این تئوری، رفقا دست به عملیات مسلحانه زدند. این گروه در جنبش به نام گروه احمدزاده معروف شده است. در همین دوران گروه دیگری از کمونیستها در ایران به رهبری رفیق غفور حسن پور شروع به سازماندهی خود کردند که بعداً به گروه جنگل معروف شدند. این دو گروه به تدریج در ارتباط با هم قرار گرفتند.

پس از رستاخیز سیاهکل که اعلام آغاز مبارزه مسلحانه در ایران بود، این دو گروه در هم ادغام شده و نام چریک های فدایی خلق را برای خود انتخاب کرده و کتاب رفیق مسعود تئوری راهنمای عملی چریکهای فدائی خلق شد. به عبارت دیگر رهنمودهای مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک مبنای حرکت چریکهای فدائی خلق قرار گرفت.

رنوس تحلیل های کتاب رفیق احمدزاده چنین است:

۱- سیستم اقتصادی و سیاسی ایران وابسته به امپریالیسم است که در ظاهر ملی و مستقل به نظر می رسد.

۲- تضادهای جامعه ایران تحت شعاع یک تضاد قرار گرفته که تضاد بین خلق و امپریالیسم است.

۳- بر این اساس سلطه امپریالیسم به مثابه یک عامل داخلی باید در نظر گرفته شود که در هر پروسه ای برای حفظ منافع خود اعمال نفوذ می کند. بنابراین برای جامعه ایران امپریالیسم ، یک نیروی خارجی نیست که به هر حال نقشی ایفاء می کند.

۴- جهت استمرار سلطه امپریالیسم یک دیکتاتوری عریان و لجام گسیخته ضروری است که با کمک تبلیغات دروغین و عوامفریبانه خود را بزک نماید.

۵- بدون نابودی سلطه امپریالیسم در ایران که بدون رهبری طبقه کارگر

نشان داد که چه خدماتی به رژیم تازه استقرار یافته کردند و به وی فرصت سازمانیابی خود را دادند و جمهوری اسلامی به این ترتیب امکان یافت با قدرت تمام سرکوب توده های مردم و انقلاب آنها را عملی سازد.

به این صورت فرخ نگهدارها، جمشید طاهری پورها و فناپورها و امثالهم شدند چریک فدایی خلق و رفیق اشرف دهقانی و رفیق مجدحرمی پور و رفیق سنجر و رفیق بیژن هیرمن پور کسانی نام گرفتند که هنوز در دوران کودکی مانده و به مرض چپ روی دچار میباشند!!!

در صورتی که چریک های فدایی خلق واقعی معتقد به تئوری مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک پس از

جدایی از آن دار و دسته ، ماهیت جمهوری اسلامی را تحلیل و آن را وابسته به امپریالیسم و ادامه رژیم شاه ارزیابی کرده و بر ضرورت سازماندهی مسلح توده ها با توجه به دستاوردهای قیام بهمین تاکید نمودند. آنها با تکیه بر تئوری راهنمای سازمان یعنی تئوری مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک حتی حمله سراسری ای که به توده ها خواهد شد را نیز پیش بینی کرده و لزوم مخالفت با خلع سلاح توده ها و سازماندهی مسلح آنها را خاطر نشان کردند. با قاطعیت می توان گفت که اگر سازمان بر تئوری قبلی خود پای بند می ماند ، به یک آلترناتیو جدی در مقابل جمهوری اسلامی تبدیل می شد و امروز دیگر شاهد این نبودیم که برخی از جوانها کل انقلاب سال ۵۶ و ۵۷ را انکار کرده و جنایات جمهوری اسلامی را به حساب طرفداران انقلاب بگذارند.

اگر بخواهیم بدانیم که چه مسائل و عواملی باعث شد که جمهوری اسلامی به راحتی توانست نیرو های خود را سازمان داده و ضمن سرکوب توده ها آنها را که در جریان قیام بهمین تا حدی مسلح شده بودند را خلع سلاح کند ، باید هم قدرت امپریالیسم جهانی را دید و هم توجه کرد که سازشکاری ها و مماشات طلبی ها سازمانهای سیاسی شرایطی را شکل داد که به جمهوری اسلامی جهت حفظ پایه های لیزان رژیم خود بی اندازه کمک کرد. به باور من سیر رویداد ها درستی تحلیل های چریکهای فدائی خلق ایران را برای همگان ثابت کرده است.

مراد تبریزی
تیر ۱۳۹۸

رفیق بدون این که از کم و کیف تئوری راهنمای چریک های فدایی خلق بدرستی آگاه باشد ، از ظاهر عمل چریک های فدایی خلق، به این نتیجه رسید که آن ها متمایل به نظامیگری هستند. رفیق جزئی

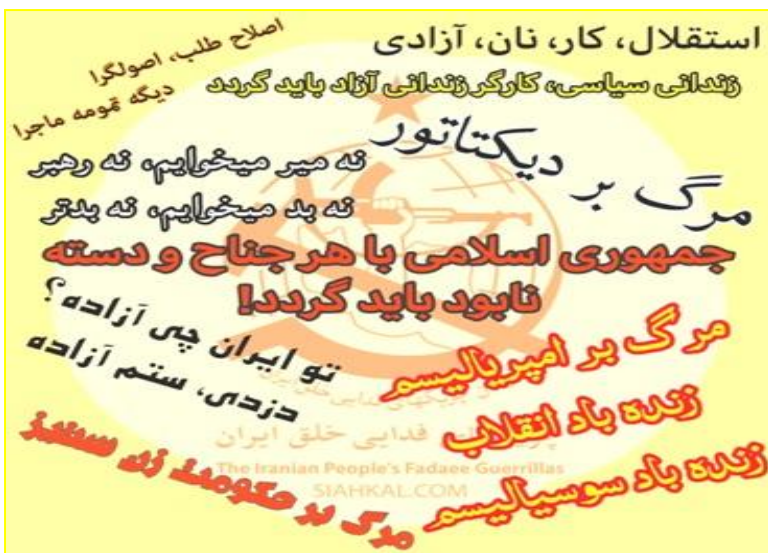
امکان پذیر نیست توده های مردم ایران به دموکراسی واقعی و رهایی از ظلم و ستم دست نمی یابند.
۶- چنین سیستمی را نمی توان با یک اعتصاب سیاسی عمومی و قیام مسلحانه برانداخت بلکه فقط در بستر مبارزه مسلحانه توده ای است که می شود آن را سرنگون کرد.

۷- رفیق مسعود می پرسد "وظیفه پیشرو چیست؟" و جواب می دهد "مگر نه این است که وظیفه ای که تاریخ به عهده رزمندگان نهاده است این است که از طریق عمل آگاهانه انقلابی و ایجاد ارتباط با توده ها در حقیقت نقبی به قدرت تاریخی توده ها بزند و آن چه را که تعیین کننده سرنوشت نبرد است

وسیعاً به میدان مبارزه واقعی بکشاند." او در شرایط حاکمیت دیکتاتوری در ایران، مطرح کرد که اقدام نیروهای پیشرو جامعه به مبارزه سیاسی- نظامی راه ارتباط با توده ها و مشخصاً طبقه کارگر می باشد.

مبارزه مسلحانه ای که بر اساس تئوری ارائه شده از طرف رفیق احمد زاده در ایران بنیان گذاشته شد به تدریج و در جریان تداوم مبارزه مسلحانه به جدایی غم انگیز بین روشنفکران و توده های مردم که اعمال غیر انقلابی حزب توده در ایران به وجود آورده بود ، پایان داد.

درگیری های مسلحانه چریک ها که جریان آنها را روزنامه های رژیم می نوشتند مخصوصاً دادگاه رفقا گلسرخی و کرامت دانشیان در سال ۵۲ که آن رفقای جان بر کف، از مبارزه مسلحانه و از خلق دفاع کردند و تلویزیون سراسری پخش کرد ، آوازه چریک های فدایی خلق ایران را به دورترین نقاط ایران رساند. چریک های فدایی خلق بیش از پیش از محبوبیت بسیار بالایی بین کارگران و زحمتکشان شهر و روستا برخوردار شدند. موفقیت ها و پیروزی های چریکها نظر خیلی از نیرو های جنبش را بسوی آنها جلب نمود. زندانهای شاه جلوه مشخصی از پیشرفت های چریکها بود. بطوری که جو کل زندانها در سال ۵۰ زیر سیطره این جریان قرار گرفت. یکی از زندانیانی که در سال ۵۰ در زندان بود و چند سال از زندانش می گذشت رفیق بیژن جزئی بود که در سال ۱۳۴۶ دستگیر شده بود. او در زندان در جریان فعالیتهای چریکهای فدائی خلق قرار گرفته و از آن دفاع می کرد. بعد ها این



در زندان در این مورد مطالبی نوشت ولی متأسفانه به طور صریح مخالفت خود را با تئوری چریکهای فدائی خلق یا همان تئوری مطرح شده در کتاب رفیق مسعود اعلام نکرد. حتی در آغاز طرفداران نظرات رفیق جزئی می گفتند که نوشته های او مکمل نظرات رفیق مسعود است. یکی دیگر از زندانیان آن زمان بهروز ارمغانی بود که در ارتباط با گروه مهندسین تبریز که افکار توده ای داشتند به زندان افتاده بود. این رفیق در زندان با نظرات بیژن جزئی آشنا شده و نظرات او را در زندان تبلیغ می کرد. عده ای نیز در زندان بودند که با در رابطه با فداییان و یا در ارتباط با سایر گروه ها به زندان افتاده بودند که به تدریج طرفدار نظرات جزئی شدند.

با آزادی این زندانیان که معتقد به نظرات بیژن جزئی بودند و ورود آنها به صفوف سازمان چریک های فدایی خلق ایران، به تدریج نظرات جزئی که در تخالف با نظرات رفیق احمد زاده بود در درون سازمان هر چه بیشتر تحکیم شد. به این ترتیب تئوری راهنمای چریک های فدایی خلق، تئوری ای که متعهد به آزادی طبقه کارگر و زحمتکشان شهر و روستا بود مردود اعلام شد و افراد آن سازمان ، تئوری نبرد با دیکتاتوری فردی شاه بیژن جزئی را جایگزین تئوری انقلابی چریکهای فدائی خلق نمودند. همه این رویدادها به مارهای خوش خط و خال در رأس سازمان امکان داد که با عصب سازمان چریک های فدایی خلق ایران عملاً از ورود طرفداران نظرات رفیق احمد زاده به سازمان جلوگیری کنند. می توان لیست بلند بالایی از اعمال و رفتار کسانی که به عنوان چریک های دروغین تا انشعاب اکثریت و اقلیت خط اپورتونیستی را پیش می بردند تهیه کرد و

نابود باد رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی!

نه است. از جمله شعارهای کشاورزان عبارت بودند از: " فولاد آگه آب میخواد، کشاورز هم نون میخواد"، "روحانی دروغگو زاینده رود ما کو"، "مرک بر مستولین بی غیرت" و شعارهای دیگر که بیانگر خشم و کینه این توده های عاصی از رژیم مستبد جمهوری اسلامی می باشند و نشان میدهند که آنها می دانند که رژیم منفور جمهوری اسلامی خود عامل اصلی فقر و بیکاری کشاورزان اصفهان می باشد. همچنین این مبارزات و شعارهای مطرح در آنها نشان داد که سلطه رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی چگونه زندگی کشاورزان اصفهان و همه زحمتکشان میهن را رو به اضمحلال و تباهی کشانده است.

بعد از گذشت ۴۰ سال از عمر سراسر ننگین رژیم جمهوری

اسلامی، نه فقط قیام های توده ای دیمه بلکه در هر گوشه و کنار کشور، موج اعتراضات و مبارزات قهرمانانه کارگران، زحمتکشان، کشاورزان و ارتش گرسنگان آشکار ساخت که مردم تحت ستم ایران عمیقا و با همه وجود، خواهان نفی رژیم سرمایه داری وابسته حاکم بوده و خواهان پایان دادن به فقر، بیکاری، چپاول اموال عمومی، اعدام و زندان و دیکتاتوری هستند.

در اینجا به نمونه هایی از مبارزات کشاورزان دلیر اصفهان در سال ۱۳۹۶ اشاره می کنم.

در ۱۸ اسفند ۱۳۹۶ هزاران تن از کشاورزان اصفهان برای تحقق خواسته های خود دست به مبارزه علیه رژیم زدند و به همین خاطر با سرکوب قهر آمیز نیروهای مسلح رژیم مواجه شدند. اما آنها نه تنها از پای ننشستند بلکه برای به دست آوردن حق آبه خود به قهر انقلابی متوسل شدند. در این مورد در اعلامیه چریکهای فدائی خلق تحت عنوان " با همه توان از حرکت انقلابی کشاورزان اصفهان حمایت کنیم" به تاریخ ۱۸ اسفند ۱۳۹۶، آمده است: " مزدوران حکومت ابتدا با گاز اشک آور و باتوم، به ضرب و شتم کشاورزان گرسنه و محروم پرداختند و بعد زرهپوش های جنگی و یگانهای ویژه ضد شورش به کشاورزان و مردم بی دفاع، مسلحانه حمله کردند. توده های به جان آمده و پایدار، روی خواسته های برحق خود، با شجاعت به مقابله برخاستند - هر چند دستانشان خالی بود و جز سنگ و آجر پاره سلاحی برای مقابله نداشتند. اما درگیری قهر آمیز بین توده ها و نیروهای مسلح رژیم حافظ منافع امپریالیستها و سرمایه داران وابسته داخلی به دنبال شلیک مستقیم نیروهای سرکوب به مردم

ادامه در صفحه ۵

نیز زخمی کردند... در جریان اعتراضات کشاورزان و مقابله آنها با نیرو های سرکوب، بخشی از لوله انتقال آب از زاینده رود توسط کشاورزان منهدم شد و حداقل

" پشت به دشمن، رو به میهن"، یادی از کشاورزان مبارز اصفهان!



۳ دستگاه انوبوس حامل نیروهای سرکوبگر رژیم به آتش کشیده شدند و کشاورزان به جان آمده به این وسیله قهر انقلابی خود را در مقابل سرکوب و قهر ضد انقلابی مزدوران رژیم، به نمایش گذاردند. بنا به برخی گزارشات منتشره، حوزه علمیه و یکی از پایگاه های بسیج ضد خلقی نیز آماج حمله مردم قرار گرفت." (نقل از اعلامیه چریکهای فدائی خلق ایران به تاریخ ۱۲ اسفند ۱۳۹۱ تحت عنوان "کشاورزان زحمتکش " ورنه" محکوم است".

این مبارزات و اعتراضات کشاورزان اصفهان با هر چه بدتر شدن شرایط زندگی شان در سال ۱۳۹۶ شکل گسترده تر وجدی تری به خود گرفت. توده های مبارز کشاورز برای دفاع از حقایق و شیوه توزیع منابع آبی، با مبارزات دلیرانه و قهر آمیز خود توانستند قشر وسیعی از مردم مبارز اصفهان را بسوی خود بکشانند و همچنین از حمایت و پشتیبانی وسیع مردم ایران برخوردار شوند. برای مقابله با مبارزات برحق این توده ها، رژیم حاکم چندین بار با گسیل نیروهای سرکوب و نیروهای یگان ویژه ضد شورش خود به سوی کشاورزان بی دفاع اصفهان، به آنها حمله برده و مبارزات آنان را با زور سرکوب و اسلحه که شیوه همه نظام های دیکتاتور می باشد قلع و قمع نمود.

شعارهایی که کشاورزان اصفهان در مبارزات و اعتراضات اشان سر می دادند به درستی منعکس کننده خواسته های مبارزاتی و یا نمودی از شرایط دشوار زندگی امروزی آنان می باشد. همچنانکه یکی از کشاورزان اصفهان چنین گفت: زمین داشتم، رعیت بودم، پدرم هم کشاورز بود، زمین هم کم و بیش زندگی ما را می گذراند. اما آب کم شد و دیگر به ما آب نرسید. مجبور شدم به شهر بیایم فکر میکردم بهتر می شود، اینجا هشتم گرو

یکی از ابتکارات جالب کشاورزان دلیر اصفهان در مقطع مبارزات قهرمانانه کارگران و زحمتکشان که از دیمه ۹۶ شروع شد، اشغال صحن نماز جمعه در مسجد جامع اصفهان بود، مسجدی که یکی از مهمترین پایگاههای ایدئولوژیکی رژیم جمهوری اسلامی به شمار می رود. در این محل، روستائیان مبارز اصفهان در جریان مبارزات خود علیه رژیم منفور جمهوری اسلامی با خواست "حقابه"، با پشت کردن به امام جمعه اصفهان و نشستن پشت سر تصاویر دو دیکتاتور جمهوری اسلامی یعنی خمینی و خامنه ای با صدای بلند فریاد زدند: " پشت به دشمن، رو به میهن". فراموش نکنیم که کشاورزان و روستائیان اصفهان در محلی به دادن این شعارها پرداختند که ظاهرا نشان از باورهای مذهبی آنان دارد. اما

این توده ها با همه اعتقادات مذهبی شان نشان دادند که به آن مسجد جز به چشم محل سرکوب خویش نگاه نمی کنند. آنها نشان دادند که فریب مزدوران رژیم را نخورده و به طور قاطع خط و مرز خود را از آدمکشان رژیم جدا کرده و با آگاهی و جسارت انقلابی خود رهبران رژیم، خامنه ای و خمینی را دشمنان خلق خطاب کرده و در ادامه مبارزات خود خواستار سرنگونی رژیم و به دست آوردن خواسته های عادلانه خود شدند.

کشاورزان دلیر شرق اصفهان برای دست یابی به حق آب خود از زاینده رود، به مدت بیش از یک سال به طور پیکر دست به تظاهرات و اعتراضات گسترده زدند. با توجه به انتقال آب زاینده رود که یکی از بزرگترین رودخانه های فلات مرکزی در ایران است به یزد و خشک شدن این رودخانه، بیکاری و فقر ۳۵۰ هزار کشاورز در این منطقه به یک واقعیت انکار ناپذیر تبدیل شده است. زمینهای کشاورزی شرق اصفهان که کشت بیشتر آنها گندم، جو، و یونجه بوده امروز محلی برای منشاء ریز گردها شده است و امروز شرایط زندگی نزدیک به یک میلیون کشاورز در استان اصفهان (که بیشتر در مناطق شرق) زندگی میکنند، بدلیل کمبود آب با بحران مواجه است.

اعتراضات کشاورزان شرق اصفهان از سال ۱۳۹۱ با شکستن لوله های انتقال آب به استان یزد شروع و نطفه بست. " یگانهای ضد شورش جمهوری اسلامی در روز چهارم اسفند ماه به معترضین حمله کرده و با گشودن آتش به سوی کشاورزان بی دفاع در جریان دو روز درگیری و زد و خورد، مطابق گزارشات منتشره حداقل ۵ کشاورز بیگناه را کشته و شمار زیادی را

فرصت اقدام به انتقال شما بشود البته نه به دبستانی که قبلاً در آن جا بوده آید و انتقال دیگران را بهانه نکنید اگر شما منصف و و وجدانی بودید لاف از انتقال آقای دهقانی از ممقان به مرکز آذرشهر که اینجانب عملی کرده است می نوشتید و این که در اثر نبودن درس انگلیسی آقای دهقانی حاضر به تدریس سایر مواد در دبیرستان نشده است اعتراف می کردید با این علت مدیریت دبستان به وی داده شد در خاتمه می نویسید امثال شما هم با نوشتن این نوع نامه ها نمی توانند مأموران دولت را دلسرد نماید و از انجام وظیفه شان ممانعت کنند بهتر است کمی به فکر راحتی هموطنان خود مخصوصاً دانش آموزان باشید چون منظور شما اخلاک‌گری است و تذکر داده می شود به امور اداری که مربوط به شما نیست مداخله نکنید تعیین شغل سمت و محل آن از وظایف ادارات است نه کارمندان تا چه رسد به وصی و قیم آدم زنده.

در هر صورت اگر در وضع خدمتی من جمیع الجهات تغییر ندهید ناگزیر از این خواهد بود که با سوابقی که دارید همه را کلاً در اختیار مراجع صلاحیت دار بگذارید.

رئیس فرهنگ آذرشهر- دانشدوست
۴۱/۹/۱۹

همانطور که ملاحظه می شود از وراى این نامه های به جا مانده می توان به تلاش های بهروز و بارانش در ایجاد محیط سالم آموزشی و خدمت به مردم از یک طرف و درگیری هایی که آنها در این راه با رئیس رؤسا و بازرسان داشته اند پی برد. چنین رؤسائی در چشم این جوانان آگاه و خدمت گزار مردم موجودات حقیری بیش نبودند. اتفاقاً شخصیت حقیر و تمسخر آمیز رئیس فرهنگی که بهروز را منتظر خدمت کرده بود، از قول صمد در کتاب برادر وی تصویر شده است. در آنجا نوشته شده: "وقتی رئیس فرهنگ، پُست بزرگتری را در تبریز گرفته بود و از آذرشهر می رفت عده ای بادنجان دور قاب چین مجلس تودיעی برایش درست می کنند و در خاتمه مجلس، گلی به گردنش می آویزند. رئیس فرهنگ، گل در گردنش از سالن می آید بیرون و همینطوری گل در گردن سوار ماشین می شود و در مقابل کف زدن های حاضرین راهی تبریز می شود." صمد و بهروز می خندیدند و ادای این رئیس فرهنگ گل در گردن را در می آوردند. همه ما از خنده روده بر می شدیم. صمد می گفت همین رئیس فرهنگ برداشته بود بهروز را منتظر خدمت کرده بود. ببینید، آدم باید از سنگ باشد که بنشیند و دم بر نیاورد." (صفحه ۱۸۱).

یکی دیگر از رئیس فرهنگ های آذرشهر که برای آزار و اذیت معلمان شریف از هیچ رذالتی کوتاهی نکرده و علیه آنها به قول معروف "پاپوش" دوخته و پرونده سازی می کرد، دانش دوست نام داشت، همان کسی که امضایش در زیر نامه فوق به



اشرف دهقانی

به یاد گرامی

بهروز دهقانی

که در پیوند

اندیشه و عمل

صمیمی بود! (۱۲)

بهرنگی")! در ضمن به گونه ای که صمد خود در مورد بی سوادى رئیس فرهنگها متذکر شده است با کمی دقت می توان دید که در سراسر این نامه اداری از علامت نقطه و کاما خبری نیست.

آقای صمد بهرنگی دبیر دبیرستان پهلوی آذرشهر

در پاسخ نامه ۴۱/۹/۱۴ شما اشعار می دارد که آیا شما آقای دهقانی هستید که به انتقالش جواب نوشته آید یا وصی و قیم او هستید که راجع به نامه و انتقال او از این اداره استیضاح کرده آید؟ برکناری وی از مدیریت بر اثر مقتضیات اداری بوده است و به شما مربوط نیست عجیب این است که در تاریخ ۴۰/۲/۱۵ هم قبل از تصدی اینجانب موقعی که اداره فرهنگ آذرشهر می خواسته آقای دهقانی را بر اثر مسامحه و بی تربیتی و غیبت منتظر خدمت نماید باز هم آن موقع شما مبادرت به نوشتن نامه خطاب به اداره در حق او کرده آید. در نامه خود انتقال آقای دهقانی را بهانه کرده به انتقال خود اشاره کرده و نوشته آید " مرا زورکی دبیر کرده از دبستان به دبیرستان انتقال داده آید" البته با کمی فکر لابد اذعان و اعتراف خواهید کرد که شما بی علت و بی جهت از دبستان به دبیرستان انتقال نیافته آید جهاتی بوده که اداره و خود شما نیز بهتر به آن واقف هستید برای آن که ناراحتی پیش نیاید و به بهانه تراشی های مورخ ۱/۷/۴۱ شما ترتیب اثر داده نشود مقتضیات اداره ای ایجاب می کرد که به قول خودتان شما را به زور از محیط دبستان برکنار سازد با این که مدت دو ماه از این انتقال گذشته است هنوز هم در فکر انتقال از دبیرستان به دبیرستان هستید باید پرسید با وجود این که شما لیسانسیه شده آید علت چیست که نه می خواهید و نه می خواستید از محیط دبستان به دبیرستان بروید؟

۲- اگر فعلاً در دبیرستان ناراحتی دارید جواباً اعلام دارید تا به محض پیدایش

در پاسخ به یکی از نامه های جسارت آمیز صمد به اداره فرهنگ، به طور مشخص از تنبیه بهروز و یا به گفته خودشان، از برکناری او از مدیریت بنا به "مقتضیات اداری" صحبت شده است. محتوای این نامه، که از طرف رئیس فرهنگ وقت بر اساس گزارش بازرس از برخوردهای به جا و انقلابی صمد نوشته شده، حاکی از آن است که صمد با روحیه انقلابی خود نامه هایی را در تاریخ های متفاوت در اعتراض به اذیت و آزارهایی نوشته است که آن رؤسا در مورد خود وی و بهروز انجام می داده اند. هم چنین در این نامه معلوم می شود که صمد به تدریس در دبستان به جای دبیرستان مصر بوده و به انتقال خود از دبستان به دبیرستان اعتراض داشته است. این امر در شرایطی که اکثر معلمان افتخارشان آن بود که یز داشتن مدرک لیسانس و تدریس در دبیرستان را بدهند تعجب رئیس را برانگیخته بود. صمد اصرار داشت که معلم کلاس اول دبستان باشد تا بتواند به طور زنده اوضاع و احوال آن کودکان را مورد مطالعه قرار دهد. خود صمد در نامه اش نوشته است: " من هر روز و هر ساعت در فکر اینم که خودم را آماده کنم و یک معلم کلاس اول به تمام معنا باشم و اگر پر بی معنا جلوه نکند در این خصوص تخصص حاصل کنم. چیزی که من را به این هدف رهنمون خواهد بود تدریس در این کلاس است." اما رئیس فرهنگ با شعور نداشته اش نمی توانست علت چنان خواستی را دریابد. لذا در نامه مذکور با تعجب می پرسد: " مقتضیات اداره ای ایجاب می کرد که به قول خودتان شما را به زور از محیط دبستان برکنار سازد با این که مدت دو ماه از این انتقال گذشته است هنوز هم در فکر انتقال از دبیرستان به دبستان هستید باید پرسید با وجود این که شما لیسانسیه شده آید علت چیست که نه می خواهید و نه می خواستید از محیط دبستان به دبیرستان بروید؟"

اکنون متن آن نامه رسمی خطاب به صمد (درج شده در کتاب "برادرم صمد

آذرشهر دخالت کند بدون این که کوچکترین مسئولیتی داشته باشد بدیهی است اگر این روش یعنی هرج و مرج در یک محیط مخصوصاً در یک اداره حکمفرما شود و مدیر مسئول نتواند برای اداره ابوالجمعی خود قدرت داشته باشد و هر کس و هر کارمند را در حدود خود بنشانند و از اخلاق و طرفداری و دوره بازی کارمندی یا کارمندی در امان نباشد نتیجه اش جز خرابی اختلال در امور نخواهد بود. بنابراین جرم آقای صمد بهرنگی از لحاظ تخلف از قوانین مربوطه به وظایف و مقررات اداری منطبق با بند ۶ ماده ۱۵ آیین نامه محاکمات اداری و از لحاظ طرفداری در امور اداری از همکاران منطبق با بند ۹ ماده ۱ آیین نامه مزبور می باشد و از حضور محترم دادگاه تقاضای کسر ثلث مقرری به مدت شش ماه طبق بند ۳ ماده ۲ آیین نامه محاکمات اداری در حق مشارالیه تقاضا می کنم.

دادستان دادگاه اداری- شایا

باید دانست که برخورد و رفتارهای شرافتمندانه، آگاه گزانه و مبارزه جویانه بهروز و صمد و کاظم تأثیر به سزایی روی دیگر معلمین داشت و نه فقط آنها را نیز به در پیش گرفتن چنان برخوردهائی تشویق و ترغیب می نمود بلکه باعث می شد که فضای اعتراض و مبارزاتی در محیط حفظ شود.

در یک دوره، بهروز و صمد و کاظم در یک دبیرستان در گوگان (گاواگان) مشغول کار شدند. کفالت این دبیرستان به عهده بهروز بود در عین حال که زبان انگلیسی را هم تدریس می کرد. این سه رفیق همدل و همراز با ابتکار و کوشش خود تحولی در دبیرستان خود به وجود آوردند. کاظم محلی که در گوشه ای از دبیرستان قرار داشت و قبلاً از آن به عنوان طویله استفاده می شد را رفت و روب کرد و گوشه ای از آن را با خرید چند لوله آزمایش و چراغ الکلی و جوهر نمک و نظایر آنها به یک آزمایشگاه شیمی تبدیل نمود و در گوشه دیگر نیز آزمایشگاه علوم تجربی برپا کرد. وسایل لازم البته با صرف پولی از جیب خود کاظم و بهروز و صمد و همچنین با کمک اولیای دانش آموزان تأمین شد. به طور کلی آنها در این دبیرستان از هیچ تلاشی برای با سواد کردن دانش آموزان و تربیت آنان با روح عدالت طلبی دریغ نکردند، همچنانکه کتابخانه ای را هم در همان محل با خرید کتابهای آگاهی دهنده و مفید به راه انداختند و با برخوردهای آگاهگرانه و سنجیده خود سعی کردند

حضور محترم دادگاه اداری آقای صمد بهرنگی آموزگار دبستان های آذرشهر بنا به حکایت گزارش مورخ ۱۳۴۱/۱۰/۸ بازرس اعزامی اداره فرهنگ

صمد آمده است. بهروز و یارانش به او لقب پایوش دوز داده بودند. وی برای مقابله با صمد و برای آن که بتواند ایستادن او در مقابل بازرسان حلقه به گوش خود و درگیری با آنها و همچنین دفاع جانانه صمد از بهروز را بدون عقوبت نگذارد یک بار به ایراد اتهام علیه صمد دست زده و به قول معروف کوشیده بود برای او پایوش بدوزد. این رئیس فرهنگ در سالن دبیرستان، بازرسان و معلمین کلاس های مختلف را با عنوان بررسی وضع آموزش و پرورش در آذرشهر جمع کرده بود و در فضای سنگین حاکم بر محیط ناشی از برخورد و رفتارهای دیکتاتور مآبانه خود قصد داشت خواست خود علیه صمد را به کرسی بنشانند. اما به روایت یکی از همکاران سابق بهروز و صمد، تیر او با برخورد به جا و سنجیده بهروز به سنگ خورد. بر اساس روایت آن همکار، در آن جلسه بهروز علیرغم سنگینی فضا به پا خاست و با رشادت تمام به ایراد یک سخنرانی پرداخت و طی صحبت های خود ضمن برشمردن ایرادات اساسی موجود در محیط آموزشی تحت ریاست همان رئیس فرهنگ، از تلاش معلمان خوب در رفع نواقص و کمبودها قدر دانی کرد. او سپس به طور مشخص از تلاش ها و اقداماتی که صمد بهرنگی برای با سواد کردن دانش آموزان و خدمت به محیط آموزش و پرورش و رشد و اعتلای فرهنگ انجام داده و می داد یاد کرد و آنها را تحسین برانگیز خواند. بهروز با چنین سخنرانی، فضای رعب سنگین ایجاد شده توسط رئیس فرهنگ را شکست و باعث شد که معلمان به حمایت از او و صمد برخیزند و نه فقط اغراض ردیلانه آن مردک رئیس علیه صمد را نقش بر آب سازند بلکه دست به اعتراض علیه وضع آموزشی حاکم نیز بزنند.

در نامه رسمی اداری دیگری که حدود دو ماه بعد از نامه رئیس فرهنگ فوق الذکر برای صمد فرستاده شده، باز به نام بهروز در ارتباط با نوشته های اعتراضی صمد اشاره شده است. در این نامه نیز برخوردهای شجاعانه و جسارت آمیز صمد به رؤسای "مردم آزار" و بازرسان نادان و بادمجان دور قاب چین آشکار است. در پای این نامه، امضای دادستان دادگاه اداری وجود دارد که نشان می دهد که برخورد نسبت به صمد از حد رؤسای فرهنگ فراتر رفته و در ضمن، کار به تنبیه و کسر حقوق او نیز کشیده است. این نامه اداری (درج شده در کتاب "برادرم صمد بهرنگی") را در زیر ملاحظه کنید:



آذربایجان شرقی ایجاد ناراحتی و اخلاق در امور فرهنگ محل و طرفداری از همکاران را در کارهای اداری روش خدمت آموزشی خود قرا داده است به طوری که گزارش شماره ۷۴۰ - ۱۸ / ۹ / ۴۱ دبیرستان پهلوی آذرشهر حاکی است نامبرده بدون این که رعایت صلاح دبیرستان و شغل خود را بکند در حضور دبیران دبیرستان مباحثی پیش کشیده که باعث ایجاد ناراحتی دبیرستان گردیده است و به تذکرات کتبی و شفاهی رئیس دبیرستان که مسئولیت اداره دبیرستان را دارد اعتنایی نکرده است. آقای صمد بهرنگی در نامه مورخ ۱۳۴۰/۱۲/۱۵ خطاب به آقای فقیه نو رئیس وقت فرهنگ و نامه مورخ ۱۳۴۰/۹/۱۴ خطاب به آقای دانش دوست رئیس فرهنگ فعلی در مورد تصمیماتی که در باره طرز و محل خدمت آقای بهروز عباس زاده دهقانی آموزگار فرهنگ آذرشهر از طرف اداره فرهنگ آذرشهر گرفته می شود بدون این که کمترین صلاحیتی داشته باشد شدیداً جانبداری می کند و کار را به جایی می کشاند که عفت قلم را فراموش می کند مثلاً در نامه مورخ ۱۳۴۰/۱۰/۴۰ خطاب به آقای رئیس فرهنگ وقت چنین می نویسد "... کتابخانه پهلوی شما با همه پول های و کتابهای دولتی که نصیبش کرده اید... مثل کتابخانه پهلوی شما عدمش به ز وجود نیست" در این نامه لحن استهزاء آمیز آقای بهرنگی در خطاب به آقای رئیس فرهنگ از این بیان که کتابخانه دبیرستان پهلوی را به آقای رئیس فرهنگ نسبت می دهد به خوبی پیداست و فراموش می کند که در حوزه فرهنگ، رئیس فرهنگ مسئول همه کتابخانه های دبیرستان هاست نه یک دبیرستان به خصوص لحن استهزا و تحکم آمیز نامه مورخ ۱۳۴۰/۹/۴۱ شدید تر از نامه اولی است. آقای صمد بهرنگی می خواهد با این ترتیب در اداره امور فرهنگ

کتاب سازی با نام رفیق حمید اشرف ... از صفحه ۲۲

حمید اشرف واقعی در جزوه "تحلیل یک سال تجربه مبارزه چریکی در کوه و شهر" حتی به وجود مهدی سامع اشاره ای هم نمی کند ، چه رسد به این که نامی از او ببرد و دیگرام روابط او را ترسیم نماید ، این موضوع بیشتر برجستگی پیدا می کند که حمید اشرف این کتاب چرا مثل قبل عمل نمی کند و چرا نقش کاملاً برجسته ای برای مهدی سامع قائل می شود؟!

اساساً نام بردن از کسانی که در زندان های شاه محبوس بودند و افشای مسایل ناشناخته برای بازجوها در مورد آن ها عملی غیر اصولی بود که هیچ رفیقی در سازمان به آن مبادرت نمی کرد و رفیقی چون حمید اشرف هم نمی توانست مرتکب چنین خطائی شود.

همین جا به این موضوع هم اشاره کنم که در صفحه ۲۹ این کتاب از خواهر رفیق سماعی هم نام برده شده و آمده است که "کت ها را رفیق سماعی در خانه به کمک خواهر خود آماده کرده بود" که با توجه به زندگی علنی خواهر رفیق سماعی در آن زمان و در شرایطی که رفیق سماعی هم دستگیر نشده و در جنگل کشته شده بود باز نمی توان افشای این موضوع و انجام چنین بی مبالاتی را به رفیق حمید اشرف نسبت داد.

نسبت دادن روایت های نادرست به رفیق حمید اشرف

در صفحه ۱۸ کتاب مورد بحث ادعا شده که یک مرکزیت اجرائی برای گروه "به وسیله من و اسکندر و سامع تشکیل می شود و تا اواخر زمستان ۴۹ به کار خود ادامه می دهد، و در اواخر زمستان ۴۸ خبر می شویم علی صفائی به ایران آمده است ، او با ما تماس می گیرد. سامع نیز در جریان این تماس هست، ولی به زودی به علت رفتن به سربازی، وظایفش به عهده مشیدی گذارده می شود و از این پس مشیدی در جلسات مرکزیت اجرائی شرکت می کند".

اولاً واقعیت این است که گروه جنگل اساساً چنین مرکزیتی با چنین ترکیبی نداشته است. اما اگر هم چنین امری واقعیت داشت ، باز این سؤال مطرح می شود که چرا در شرایطی که در زمان نوشتن این کتاب سامع در زندان بود ، حمید اشرف این موضوع را افشاء کرده و در ارتباط با تماس رفیق صفائی با رفقای گروه تأکید هم می کند که "سامع نیز در جریان تماس است؟! " به راستی چرا در این کتاب مرتب مسایل مربوط به مهدی سامع که در آن دوره یک زندانی سیاسی بود ، بدون رعایت اصول مخفی کاری آن هم از زبان رفیق حمید که یکی از سمبل های برجسته رعایت چنین اصولی بود مطرح می شوند و چرا این همه روی نقش مهدی سامع در گروه جنگل تأکید می شود؟ برای درک این موضوع لازم است این موضوع را در نظر داشته باشیم که وزارت اطلاعات در کتاب "چریکهای فدائی خلق از نخستین کنش ها تا بهمن ۱۳۵۷" نوشته بود که: "مهدی سامع مزد این همکاری خود را دریافت کرد. در حالی که او و حسن پور وضعیت مشابهی در گروه داشتند؛ حسن پور به اعدام محکوم شد و او از مجازات اعدام رهایی یافت". بی شک بین این نوشته و ادعاهای کتاب چاپ شده به نام حمید اشرف در ارتباط با مهدی سامع رابطه ای برقرار است که آینده این ارتباط و اهداف جمهوری اسلامی در این زمینه را هر چه بیشتر نشان خواهد داد.

حمید اشرف این کتاب در صفحه ۲۵ و ۲۶ به یاد ایرج نیری هم می افتد که "انبار آذوقه واقع در قله کاکوه" توسط او زده شده بود که در زیر شکنجه این موضوع را برای ساواک رو می کند. او در زمانی که گویا حمید اشرف کتاب مورد بحث را می نوشت زندانی سیاسی ای بود که به حبس ابد محکوم شده بود. نوشته شده است که: "جووانی بلند قامت و خوش سیما و بسیار ساده دل و مهربان بود" و سپس در ادامه آمده است که "من با دیدن او از خود می پرسیدم" که: "آیا به راستی او مشکلات کاری را که شروع کرده است می داند؟ یا فقط شور و شوق انقلابی، انگیزه او در اقدام به پذیرفتن این راه شده است؟" آیا واقعا نویسنده این سطور می تواند رفیق حمید باشد؟ آیا رفیق حمید آن قدر بی مبالات بود که در حالی که قبل از دستگیری ایرج نیری در مورد وی این چنین می اندیشید ، ولی مانع از آن نشده بود که کار مهم انبارک زدن در کوه به وی سپرده نشود؟!

(ادامه دارد)

زیر نویس ها:

۱- کسانی که این کتاب را نوشته اند و بهتر است بگویم که در واقع "پرداخته اند" برای این که به خواننده نشان دهند که کتاب در زمان حیات رفیق حمید اشرف نوشته شده چنین جمله ای را در آن گذاشته اند.

۲- برای اولین بار در سال ۵۰ و در اوین بود که شنیدم بازجوها با نشان دادن یک پیراهن خونین مدعی شده بودند که نامبرده در جنگل به دست رفقای کشته شده است. در حالی که بعداً روشن شد که او پس از ترک هسته چریکی در کوه ، به سر زندگی عادی خود بازگشته است و از قرار معلوم ، هنوز هم زنده است.

شرایطی به وجود آوردند که دانش آموزان با اشتیاق به خواندن کتاب های غیر درسی روی آورند. در مورد این دبیرستان در یکی از نامه های منتشر شده صمد آمده است: " توی دبیرستان گاوگان، من هستم و دهقانی هست و سعادت و مسلمی، که کم و بیش با هر کدام آشنائی و چیزهائی داشته ای. دبیرستان در دست خودمان است. آقا بالا سری نداریم، حسابی، مثل گاو نر، کار می کنیم. درس می گوئیم. دهقانی کفیل دبیرستان است، سعادت معلم فیزیک و شیمی و ریاضیات است، مسلمی هم طبیعی و فارسی می گوید. من هم عربی و فارسی و انگلیسی می گویم. شاگردان را غیر مستقیم متوجه می کنیم که معلمان سابقشان چقدر خرابان کرده بودند و گولشان زده بودند. آنها هم عصبانی می شوند."

کفیل بودن بهروز (به قول صمد) در آن دبیرستان، دست خود او و صمد و کاظم را برای پیشبرد درست آموزش و پرورش دانش آموزان و انجام برخی کارهائی که لازم می دانستند برای اعتلای آگاهی مردم انجام دهند، باز گذاشته بود. مثلاً آنها نمایشنامه گرگها از مجموعه نمایشنامه های مربوط به انقلاب مشروطیت به قلم دکتر غلامحسین ساعدی را به صحنه آورده و مردم آذرشهر را برای دیدن آن دعوت کردند. تماشاگران ترک زبان بودند و صمد و بهروز و کاظم نیز برای این که مردم متوجه مفهوم نمایشنامه بشوند آن را به زبان ترکی و با نام "فوردلار" عرضه کردند.

تماشاگران از این نمایشنامه با ارزش که به زبان خودشان اجرا می شد وسیعاً استقبال کردند. اما چه اجرای نمایشنامه به زبان ترکی (زبانی که شوینیسیم حاکم شاهنشاهی با تحقیر از آن یاد کرده و همچنان از زمان رضا شاه انگلیسی در جهت نابودی آن می کوشیدند) و چه محتوای مترقی این نمایشنامه به هیچ وجه نمی توانست به مذاق دیکتاتورهای کوچک آذرشهر خوش آید. به همین خاطر علیرغم استقبال مردم از این نمایشنامه از تداوم اجرای آن جلوگیری کردند.

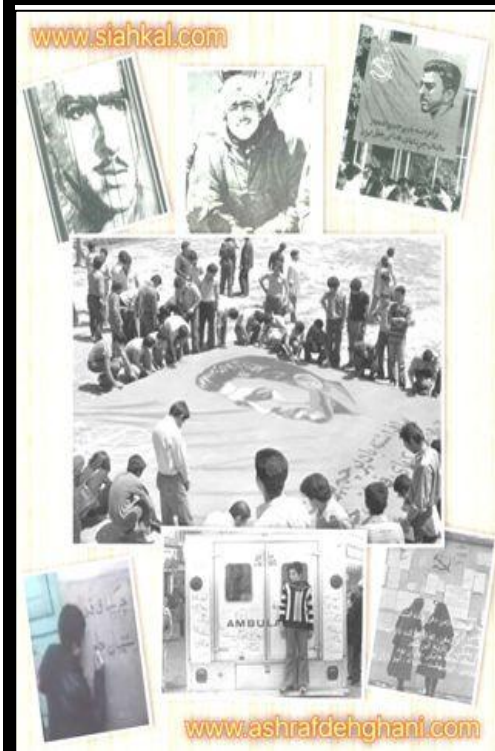
(ادامه دارد)

زنده باد مبارزه مسلحانه که تنها راه رسیدن به آزادی است!

فریبرز سنجری

کتاب سازی با نام رفیق حمید اشرف

اخیراً انتشارات نگاه "در تهران، کتابی را منتشر نموده که مدتی پیش به کوشش فردی به نام انوش صالحی به وسیله "نشر باران" در سوئد انتشار یافته بود. کتاب "حماسه سیاهکل" که نویسنده اش، انوش صالحی، آنرا به رفیق حمید اشرف منتسب نموده است، در شرایطی در ایران و زیر نظارت دستگاه سانسور جمهوری اسلامی باز نشر می یابد که در همان زمان چاپ در خارج از کشور، با شک و شبهه جدی دوستداران رفیق حمید اشرف و باران او مواجه شده و جعلی بودن آن از سوی تعدادی از آگاهان و فعالین سیاسی با تکیه بر شواهد غیر قابل انکار به اثبات رسیده بود. اما نویسنده بدون توجه به همه دلائل و استدلال های ارائه شده از جمله در مقاله "کتاب سازی به نام رفیق حمید اشرف"، که به قلم فریبرز سنجری انتشار یافت، بازهم روی دروغ های خود پافشاری کرده و حال با اجازه جمهوری اسلامی میادرت به چاپ آن در داخل کشور نموده است. نوشته ای که اکنون به نظر خوانندگان پیام فدایی می رسد مدت کوتاهی پس از انتشار این اثر جعلی در سوئد توسط رفیق فریبرز سنجری نگاشته شد و اکاذیب انوش صالحی در انتساب این اثر به رفیق حمید اشرف در آن افشاء گردید. با توجه به سیاست شناخته شده رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی و اتاقهای فکر آن در خدشه وارد کردن بر شخصیت چهره های انقلابی مردم و سنبلهای مبارزاتی جوانان ما، اکنون با انتشار دوباره این کتاب در ایران با اجازه رژیم ددمنش جمهوری اسلامی، "پیام فدایی" به نشر دوباره این نوشته اقدام می کند.



زنده بودند و برخی هنوز هم زنده اند، باقی می ماند. در چنین صورتی آن ها نیز پس از قیام بهمن و علنی شدن سازمان در شرایطی که رفیق حمید اشرف کاملاً مورد تبلیغ آن سازمان قرار داشت، وجود چنان اثری را به اطلاع دیگران می رسانند و آن را منتشر می کردند. در حالی که آن ها از وجود چنین اثری اطلاعی هم نداشتند. آیا می توان چنین فرضی را پذیرفت که رفیق حمید اشرف گویا این کتاب را نوشته ولی به جای آن که آن را در اختیار رفقای سازمانی اش قرار دهد به دست کسی سپرده که او نیز "از سر لطف" آن اثر را به عنوان "دوستی در ایران" (دوست انوش صالحی) در اختیار وی قرار داده است؟!

از سوی دیگر به راستی چرا همان "دوستی" که البته "از سر لطف" نسخه تایپی این کتاب را در اختیار انوش صالحی قرار داده است، پس از قیام بهمن که فضای سیاسی جامعه دگرگون شده بود و سازمان چریکهای فدائی خلق بطور وسیعی با اقبال توده ها مواجه گشته و در خیلی از شهرها "ستاد" های این سازمان بر پا شده بود و پوستر های رفیق حمید در میتینگ های هزاران نفری سازمان به نمایش گذاشته می شد، به سر "لطف" نیامده و چنین اثری را در اختیار خود این سازمان قرار نداده بود؟ چرا کسی که منطقاً مدعی است این کتاب را در تمام این سال ها داشته و حفظ کرده، پیش از چهار دهه صبر کرده و از رونمایی آن دریغ ورزیده بود تا بالاخره به او خیر رسید که آقای انوش صالحی دارد در مورد جنبش فدائی "تحقیق" می کند و ایشان هم از "سر لطف" نسخه تایپی کتاب را در اختیار این "محقق" تازه کار گذاشت؟ جالب است که فرخ نگهدار هم که به گفته انوش صالحی مدعی شده نسخه دست نویس

وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی با توسل به ترفند های گوناگون در صدد تحریف مسایل جنبش انقلابی در دهه پنجاه و خدشه وارد کردن به چهره کمونیست ها و انقلابیون شناخته شده جنبش انقلابی مردم و به ویژه چهره های شناخته شده سازمان فدائی است و در شرایطی که نان آلوده خورهای هستند که قلم خود را در این راستا به کار می گیرند، این سئوالات نه فقط برای هر کس که کمترین تجربه کار در سازمان چریکهای فدائی خلق ایران و شناخت از روش های کار این سازمان در دهه ۵۰ را دارد، مطرح است بلکه برای کسانی هم که در چهارچوب سازمان چریکهای فدائی خلق ایران فعالیت نکرده اند اما با چگونگی فعالیت در جنبش انقلابی مردم ما آشنا می باشند نیز مطرح می باشد.

وقتی ناگهان در چهلمین سالگرد شهادت یکی از رهبران جنبش انقلابی کتابی از او که هیچ کس در جنبش اطلاعی هم از آن نداشت، به نام وی منتشر می شود مسلماً طبیعی است که هر کس از خود بپرسد که چگونه می توان مطمئن شد که این کتاب واقعا نوشته خود رفیق حمید اشرف است؟ اگر رفیق حمید این کتاب را نوشته پس چرا تاکنون هیچ رفیقی از سازمان فدائی از وجود آن خبر نداشته است؟ در حالی که اگر رفیق حمید این کتاب را نوشته بود طبیعتاً آن را در اختیار رفقای سازمانی اش قرار می داد. می دانیم که در جریان ضربات بزرگ ساواک به سازمان چریکهای فدائی خلق در سال ۵۵، شاخه مشهد سازمان تقریباً از ضربه مصون ماند. پس اگر رفیق حمید چنین نوشته ای داشت و آن را در اختیار رفقای سازمانی اش قرار داده بود، منطقاً باید نسخه ای از این کتاب پیش رفقای آن شاخه که تعدادی از آن ها تا قیام بهمن

مقدمه

اخیراً نشر باران در سوئد کتابی منتشر کرده است به نام "حماسه سیاهکل" که ادعا شده است اثر منتشر نشده ای از رفیق حمید اشرف از رهبران سازمان چریکهای فدائی خلق ایران می باشد. در مقدمه کتاب، فردی به نام انوش صالحی در "یک اشاره کوتاه" ادعا کرده که در "سال های آغازین تحقیق و پژوهش" از سوی وی، "بر روی جنبش فدائی"، "دوستی در ایران از سر لطف"، "نسخه تایپی" این نوشته را "در اختیار" او گذاشته است. انوش صالحی سپس می نویسد که: "در ماه های پایانی تالیف کتاب بودم که فرخ نگهدار مرا از وجود نسخه ای دست نویس از این اثر آگاه کرد." نامبرده در ادامه "اشاره کوتاه" اش تاکید می کند که "این کتاب با تطبیق این دو نسخه آماده شده است." و در ادامه مطلب مطرح می کند که "در روند آماده سازی کتاب سعی بر این بوده است تا با کمترین تغییر اصالت متن اصلی حفظ شود." به این ترتیب دوستداران رفیق کبیر حمید اشرف در چهلمین سالگرد شهادت وی (۱۳۹۵) ظاهراً با اثر جدیدی از وی مواجه می شوند، با اثری که نه در زمان زنده بودن رفیق حمید اشرف کسی از یارانش آن را دیده بود و نه کسی نامش را شنیده بود. در عین حال به رغم این که از اعضای آن دوره سازمان هنوز تعدادی زنده می باشند که برخی از آن ها با رفیق حمید در ارتباط مستقیم هم بوده اند، اما در چهل سال گذشته نه کسی مدعی وجود چنین اثری شده بود و نه کسی از آن اطلاعی داده بود. با توجه به چنین واقعیتی طبیعی است که انتساب چنین اثری به رفیق حمید اشرف آن هم از طرف فرخ نگهدار و دوستش انوش صالحی، سئوالات پاسخ داده نشده متعددی را مطرح می کند. در شرایطی که همگان شاهد هستند که

این کتاب را در دست دارد، بر خلاف روال همیشگی اش که رابطه دوستی و آشنائی با حمید اشرف را وسیله خودنمایی های مضمتمز کننده خود قرار می دهد، این بار با فروتنی ای که به هیچ وجه با شخصیت وی انطباق ندارد، به جای فیل هوا کردن، انوش صالحی را از وجود نسخه دست نویس این اثر مطلع می سازد و "در ماه های پایانی تالیف کتاب" آن را در اختیار وی می گذارد! انوش صالحی هم این "اثر ناب" را منتشر نمی کند تا چهلمین سالگرد شهادت رفیق حمید اشرف فرا رسد و وی از آن رونمائی کند. در عین حال او در کتاب به اصطلاح تحقیقی خود بارها به این نوشته هنوز "منتشر نشده" استناد می کند. در حالی که موقعی می توان به کتابی استناد کرد که آن کتاب قبلاً منتشر شده و خواننده امکان دسترسی به آن را داشته باشد. ولی گویا ایشان انتظار داشته است که خواننده استنادهای او به کتابی که کسی حتی تا آن موقع از آن اطلاعی هم نداشت را چشم بسته بپذیرد.

این امری غیر قابل انکار می باشد که تاکنون کتابی با نام و مشخصاتی که انوش صالحی و فرخ نگهدار مدعی تعلق آن به رفیق حمید اشرف هستند در اسناد به جا مانده از سازمان چریکهای فدائی خلق ایران وجود نداشته است. اما منتشر کننده این کتاب مدعی است که از آن دو نسخه موجود بوده است. یکی از آن ها گویا نسخه تایپ شده بوده که البته وی روشن نکرده است که چه کسانی و یا نهادی آن را تایپ کرده و از سر "لطف" در اختیار انوش صالحی قرار داده اند. نسخه دیگر هم گویا نسخه دست نویس بوده که فرخ نگهدار مدعی داشتن آن شده و البته او نیز در مورد این که به کمک کدام "امداد های غیبی" به آن دست یافته و از چه زمانی آن نیرو های غیبی این جزوه را در اختیار وی قرار داده اند، توضیحی نداده است و حتی روشن نکرده است که آن نسخه به خط چه کسی می باشد.

از سوی دیگر مدعیان انتساب این اثر به رفیق حمید اشرف با این که این کتاب چهل سال پس از شهادت رفیق حمید اشرف منتشر می شود خود را تاکنون موظف به پاسخ گوئی به پرسش ها و تردیدهایی که در بالا طرح شد ندیده اند. این امور و مسایل دیگری که در زیر به آن ها پرداخته خواهد شد، تردید طبیعی در انتساب غیر واقعی این کتاب به رفیق حمید اشرف از طرف منتشر کننده آن را به یقین در مورد سند سازی دروغین با نام رفیق شهید حمید اشرف تبدیل می سازد. من در برخورد به این کتاب به موضوعات متعددی توجه کرده ام که اهم آن ها را می توان چنین شمرد: تاریخی که برای نگاشتن این کتاب از طرف منتشر کننده آن ذکر شده با واقعیت فعالیت های تشکیلاتی رفیق حمید اشرف همخوانی ندارد؛ مغایرت سبک نوشته حاضر با دو

نوشته شناخته شده رفیق حمید و به خصوص نسبت دادن شیوه نگارش دیالوگی به این رفیق که یاد آور شیوه نگارش مصطفی شجاعیان یعنی همان مبارزی است که امروز نوچه های وزارت اطلاعات و نان آلوده خورهایش برای کوبیدن چریکهای فدائی خلق به او توسل می جویند؛ مغایرت فرهنگ و کلمات به کار برده شده با آن چه در سازمان چریکهای فدائی خلق رایج بود؛ نسبت دادن روایت هائی به رفیق حمید اشرف که با توجه به اطلاعات این رفیق از گروه جنگل غیر واقعی می باشند؛ تناقض گوئی هائی که آشکارا مبین آند که این کتاب توسط کسی به غیر از رفیق حمید اشرف نوشته شده است و بالاخره ارائه اطلاعاتی غیر واقعی از زبان رفیق حمید اشرف و داستان سرائی در مورد گروه رفیق احمد زاده.

چهلمین سالگرد جان باختن رفیق حمید

چندی پیش از سوی چریکهای فدائی خلق ایران به مناسبت چهلمین سالگرد شهادت رفقای فدائی از جمله رفیق کبیر حمید اشرف که در درگیری با نیرو های سرکوب شاه در تیر ماه سال ۵۵ به شهادت رسیدند، مراسمی در بزرگداشت خاطره آن عزیزان در شهر هانوفر آلمان برگزار گردید که نویسنده این سطور، سخنران آن جلسه بود. در آن جلسه در قسمت پرسش و پاسخ، رفیقی در مورد سمیناری که قرار بود در ۱۳ تیر ماه (۳ ژوئیه) اکثریتی ها تحت عنوان "بررسی نو نگاشته ها و نو یافته ها بیرامون تاریخ جنبش فدائی، نگاه و جایگاه حمید اشرف در دوام سازمان چریکهای فدائی خلق ایران" برگزار کنند و بر اساس آفیش اولیه منتشر شده، این مراسم قرار بود که طی آن انوش صالحی در باره این کتاب سخنرانی نماید، پرسشی از من نمود که در همان جلسه به آن پاسخ دادم. در آن پاسخ تاکید کردم که تا جائی که می دانم و اسناد سازمان را مطالعه کرده و یا پرس و جو نموده ام، رفیق حمید اشرف کتابی به نام "حماسه سیاهکل" نداشته است. همچنین تاکید کردم که چون کتاب انوش صالحی به نام "اسم شب، سیاهکل" که در آن بارها به این کتاب هنوز منتشر نشده استناد شده را دیده و خوانده ام جهت اطمینان، از رفقای که با رفیق حمید اشرف ارتباط داشته اند سوال کرده و آن ها نیز از وجود چنین کتابی اظهار بی اطلاعی کرده اند. با این توضیحات و همچنین با شناخت از ماهیت مدعیان انتساب آن به رفیق حمید اشرف، برای من روشن بود که ما با رونمائی از یک سند به جا مانده از سازمان فدائی مواجه نیستیم، بلکه با سند سازی ای رو برو هستیم که قرار است به هر دلیلی نوشته ای را به نام رفیق حمید اشرف به مردم و نسل جوان قالب نماید. این که طراحان چنین برنامه ای از این کارشان چه اهدافی را دنبال می کنند را آینده بهتر نشان خواهد داد. اما ما امروز از تجاری برخور داریم که نمی توانیم و نباید آن ها را فراموش کرده و نادیده

بگیریم. ما می دانیم که سازمان های اطلاعاتی، بسیاری از مواقع برای قبولاندن مطالبی که قصد بردن آن ها به میان مردم جهت فریب شان را دارند، خود مستقیماً آن مطالب را منتشر نمی کنند، بلکه آن ها را به دست کسان دیگری که مهر "اطلاعاتی" بر پیشانی ندارند و اگر هم واقعا اطلاعاتی هستند ولی شناخته شده نمی باشند قرار داده و از طریق آن ها در میان مردم پخش می کنند. از طرف دیگر شاهد بوده ایم که همان طور که ساواک شاه با جعل نامه ای و انتشار آن در نشریات آن زمان همانند کیهان و اطلاعات، اتهامات سخیفی به چریکهای فدائی نسبت داد، وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی هم در این راستا در کتابی که در رابطه با چریکهای فدائی خلق منتشر نمود، در بازجویی های رفقای زندانی در دوران شاه دست برده و با کم و زیاد کردن برخی کلمات تلاش نمود تا ایده های مورد نظر خود علیه چریک ها را ترویج نماید. همچنین در آن کتاب شاهد بودیم که چگونه به نام "دبیر سازمان" نامه جعل نمودند. (در کتاب چریکهای فدائی خلق از نخستین کنش ها تا بهمن ۱۳۵۷ که در سال ۱۳۸۷ از سوی وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی منتشر شد، در صفحات ۶۵۵ تا ۶۵۹ نامه ای درج شده است که ادعا شده "نویسنده نامه، حمید اشرف باید باشد" این نامه که تاریخ ۲۰ خرداد ۱۳۵۵ را دارد چنین امضاء شده است: "از طرف کمیته مرکزی - دبیر سازمان"، مقام و عنوانی که هیچ گاه در سازمانی که علیه رژیم وابسته به امپریالیسم شاه می جنگید، وجود نداشته است).

روشن است که چنین جعلیاتی صرفاً در خدمت اهداف ضد مردمی "سربازان گمنام امام زمان" قرار دارد. با توجه به چنین تجاری است که در رابطه با انتشار این کتاب هم باید هشیار بود و این تردید را روا دانست که آیا دست هائی در پشت پرده بر اساس مصالحی چنین کتاب سازی ای را در دستور کار قرار داده اند؟ و آیا آن ها بوده اند که به عنوان "امداد های غیبی" نسخه تایپ شده اش را به دست انوش صالحی و نسخه دست نویس آن را به فرخ نگهدار رسانده اند؟

در جلسه یاد شده، من با توجه به شناختی که از شیوه فعالیت های دشمن داشتم، صراحتاً گفتم که برای من شکی وجود ندارد که کتاب مزبور نوشته رفیق حمید نبوده و دست های آلوده ای دارند به نام وی کتاب منتشر می کنند و توضیح دادم در شرایط پس از قیام بهمن که فضای سیاسی بازی ایجاد شده بود؛ در بازار کتاب شاهد انتشار صدها کتاب بودیم. کتاب هائی که برخی از آن ها خالی از اشتباه هم نبودند. در همین راستا در آن زمان کتابی هم تحت عنوان "حماسه سیاهکل" منتشر شده بود که شامل چند زندگی نامه از رزمندگان سیاهکل و چند شعر و "یاد نامه" به همراه جزوه "تحلیل

شوق همدیگر را در آغوش گرفته اند! از این نوع داستان سرانی ها که اصلاً با سبک نگارش رفیق حمید انطباق ندارد در جای جای جزوه ای که به نام وی منتشر شده است دیده می شود. مطمئناً هر کس که دو نوشته باقی مانده از رفیق حمید را خوانده باشد، با قاطعیت خواهد گفت که این شیوه داستان نویسی، ربطی به سبک نگارش وی ندارد.

سبک نگارش دیگری هم در این کتاب دیده می شود که شبیه سبک نگارش مصطفی شجاعیان یعنی همان مبارزی است که امثال انوش صالحی جهت کوبیدن چریکهای فدائی خلق توجه خاصی به او مبذول می دارند. مصطفی شجاعیان با سبک نوشتن مطالب مورد نظر خود به صورت دیالوگ اهداف مورد نظر خود را پیش می برد. حال در این جا هم نویسنده کتاب که منتشر کننده اش ادعا کرده است که رفیق حمید اشرف می باشد، به سبک شجاعیان با ابراهیم نوشیروان پور به دیالوگ می پردازد. در صفحه ۱۵ کتاب نزدیک چهار صفحه به این امر اختصاص داده شده و دیالوگ گویا حمید اشرف با ابراهیم نوشیروان پور به چاپ رسیده است. این شیوه نگارش نیز آشکارا با سبک نگارش حمید اشرف مغایر بوده و اصولاً یک سبک نویسندگی است که با واقعیت حمید اشرف و با مشغله ها و مسئولیت های مبارزاتی او همخوانی ندارد.

مغایرت فرهنگ و کلمات به کار برده شده با آن

چه در سازمان چریکهای فدائی خلق رایج بود

وقتی که جزوه منتشر شده به نام رفیق حمید، مطالعه می شود، جدا از همه اشکالاتی که در آن دیده می شود و می توان و باید به همه آن ها پرداخت، اما دو ویژگی نظر خواننده را جلب می کند.

اولا حمید اشرف این کتاب اصرار عجیبی دارد که از همه اعضای گروه جنگل با نام های اصلی شان یاد کند!!! این در شرایطی است که سبک نگارش "احساسی" نیز به کار رفته که در این صورت اصولاً رفیق حمید در شرایطی که نام اکثر رفقا را نمی دانست، منطقاً می بایست آن ها را با همان نام مستعاری که می شناخت و آن ها را در زمان فعالیت مشترک به آن نام صدا می کرد، نام ببرد و نام اصلی آن ها را، حداکثر در پراکنش قید کند.

می دانیم که با توجه به این که قریب به اتفاق رزمندگان جنگل را رفیق غفور حسن پور عضوگیری کرده بود، رفیق حمید اشرف اسم واقعی همه رفقای گروه جنگل را نمی دانست و بر اساس فرهنگ و سنت رایج در این گروه (همین طور در کل تشکل چریکهای فدائی خلق) آن ها را با اسم مستعار می شناخت. در جزوه "تحلیل یک سال مبارزه چریکی در شهر و

دسته کوه" را از نظر خودش بیان می کند. در آغاز "جمع بندی سه ساله" (در جزوه دوم) هم قید شده است که: "ما به منظور آشنائی هر چه بیشتر رفقا با چگونگی وقایع و رویداد های سه ساله و هم چنین نتیجه گیری از این رویداد ها در صدد تنظیم مطلبی در هفت فصل بر آمدیم که مسیر جریانات و نتیجه گیری از آن ها را از فروردین ۵۰ الی فروردین ۵۳ باز گو می کند." البته در اسناد به جا مانده و منتشر شده از سازمان متن کامل این جزوه وجود ندارد و آن چه به نام جزوه "جمع بندی سه ساله" منتشر شده است حتی در برگزیده یک سال کامل از سال ۵۰ نمی باشد. این امر بیان گر آن است که هم مشغله های مبارزه با رژیم شاه اجازه اتمام این جزوه را به رفیق حمید نداده و هم به دلیل حملات پی در پی ساواک به سازمان، این رفیق امکان نیافته که آن نوشته را به پایان ببرد. واضح است که در این مورد منطقاً نمی توان گفت که بخشی از جزوه مزبور در جریان درگیری با دشمن از بین رفته است. چرا که در صورت حمله دشمن اصولاً همه جزوه می بایست از بین می رفت نه این که فقط بخش آغازین آن به جا بماند.

بنابراین اگر بپذیریم که جزوه جمع بندی سه ساله ناتمام مانده و نویسنده قادر به اتمام آن نشده است، منطقاً رفیق به جای نگارش جزوه جدیدی که بر اساس ادعای منتشر کننده "حماسه سیاهکل" نام دارد - که تجربه جدیدی هم منتقل نمی کند - می بایست وقت خود را صرف اتمام آن جزوه قبلی، یعنی جمع بندی سه ساله می نمود.

مغایرت سبک نوشته مورد بحث با

دو نوشته شناخته شده رفیق حمید

کتابی که اخیراً به نام رفیق حمید اشرف منتشر شده در سبک نگارش دارای تفاوت آشکار با دو جزوه شناخته شده این رفیق می باشد. در آن دو جزوه رفیق حمید بدون هیچ گونه حاشیه روی، مسایل مورد نظر خود را مطرح کرده است. در حالی که در کتابی که به او منتسب می کنند ما با فردی مواجه هستیم که به جای طرح مسایل به صورت فاکت، به گونه ای که در آن دو اثر دیده می شود، مدام دست به خیال پردازی زده و به طرح مسایل حاشیه ای می پردازد. مثلاً در صفحه ۶۶ انگار که رفیق حمید مشغول داستان نویسی بوده نوشته شده که: "رفیق محدث فندچی که هنوز به زندگی در کوهستان خو نگرفته بود، ناشیانه چوب ها را می شکست و در آتش بزرگ می انداخت و به دوست و رفیق دیرینه اش ایرج صالحی می اندیشید که معلوم نبود چه بر سرش آمده است!" یا خواننده با مراجعه به صفحه ۸۷ کتاب مزبور از قول نویسنده که ادعا شده رفیق حمید می باشد می خواند که: "من پس از پیاده کردن رفقا بازگشتم و نتوانستم شاهد ملاقات دو رفیقی باشم که پر شور و

یکسال تجربه مبارزه چریکی در کوه و شهر" نوشته رفیق حمید بود. در همان جلسه من جلد این کتاب را به شرکت کنندگان در جلسه نشان داده و توضیح دادم که حاوی چه مطالبی است و نباید با کتابی که قرار است به نام رفیق حمید منتشر شود یکی گرفته شود.

امروز که این سطور را می نویسم، هم جلسه اکثریتی ها در کلن که در آن انوش صالحی در باره این کتاب سخن گفته انجام شده و هم خود کتاب بدون پاسخگویی به سئوالات و تردیدهایی که طبیعتاً مطرح هستند، انتشار یافته است. بنابراین لازم است با رجوع به خود کتاب به قضاوت نشست که آیا این کتاب واقعا نوشته رفیق حمید اشرف می باشد و یا کتابی است بر مبنای پروژه ای که قرار است به نام او به مردم مبارز ما قالب شود؟

مشغله های رفیق حمید و تاریخ ادعائی

نوشته شدن این کتاب!

کتابی که تحت نام "حماسه سیاهکل" منتشر شده دارای ۱۰۴ صفحه می باشد. از آن جا که در صفحه اول کتاب در رابطه با چگونگی ضربه دشمن به "گروه جزئی" از قول رفیق حمید اشرف قید شده که "به امید آن که خود رفقای مزبور روزی به این امر به طور مفصل بپردازند"، منتشر کننده نتیجه گرفته که تاریخ نگارش اثر باید قبل از شهادت رفقای گروه جزئی در تپه های اوین باشد. (۱) بر اساس این ادعا، کتاب مورد بحث منطقاً باید در فاصله سال های ۵۰ تا اواخر سال ۵۳ نوشته شده باشد. اما ما می دانیم که رفیق حمید اشرف درست در همین فاصله دو جزوه نوشته است به نام های: "تحلیل یک سال تجربه مبارزه چریکی در کوه و شهر" و "جمع بندی سه ساله". اگر حجم کارهای تشکیلاتی به خصوص در سال ۵۳ که سازمان با هجوم نیرو های جدید و ضرورت آموزش و سازماندهی آن ها مواجه بود را در نظر بگیریم، خواهیم دید که بی هیچ تردیدی، کادری همچون رفیق حمید امکان نوشتن جزوه سوم را نداشت، آن هم جزوه ای که با توجه به وجود جزوات قبلی حاوی تجربه جدیدی هم نباشد.

در مقدمه "تحلیل یک سال مبارزه چریکی در شهر و کوه" (جزوه اول) که اولین نوشته چاپ شده رفیق حمید می باشد آمده است که: "بیش از یک سال از آغاز مبارزات چریکی در ایران می گذرد... در این جزوه کوشش می شود که مسائل مربوط به یک سال مبارزه روشن گردد و تحلیلی از تجارب جنبش صورت گیرد." (تاکید از من است) بنابراین به طور منطقی تاریخ شروع نگارش این جزوه باید در نیمه اول سال ۵۱ باشد. در این جزوه رفیق حمید بعد از این که نظرات شخصی خود را در رابطه با "گروه جنگل" و "دسته کوهستان" این گروه و جریان سیاهکل توضیح می دهد "علل تاکتیکی شکست

بود." در جعلی بودن این داستان تنها کافی است به یاد آوریم که رفیق صفائی از سال ۴۶ در فلسطین مبارزه می کرد و به قول رفیق حمید اشرف در کتاب "تحلیل یک سال تجربه مبارزه چریکی در کوه و شهر" وقتی به ایران آمد با گروه حاضر و آماده مواجه شد. در نتیجه او شناخت قبلی از ایرج صالحی نداشت و نمی توانست با دیدن او در طی یک هفته چنان نظر قاطعی را در مورد وی بدهد تا رفیق حمید اشرف هم آن را در این کتاب بازگوئی نماید. تعمق روی همه این موارد نشان دهنده آن است که نویسنده کتاب مورد بحث (حماسه سیاهکل) نمی تواند رفیق حمید اشرف باشد ، بلکه نویسنده این کتاب کسی است که سال ها بعد از دورانی که جنبش مسلحانه در ایران فعال بوده به یاد کتاب سازی بنام رفیق حمید افتاده است و به همین دلیل قادر نیست تا تصویر واقعی و فرهنگ واقعی و روابط مبارزاتی واقعی آن سال ها را در نوشته اش منعکس کند!

امروز روشن شده که ایرج صالحی را رفیق عباس دانش بهزادی به گروه جنگل معرفی کرده بود. از آن جا که در آن زمان و در چهارچوب ضوابط آن زمان گروه جنگل، همه با نام مستعار به هم معرفی می شدند واضح است که به دلیل رعایت مسایل امنیتی یا به گونه ای که در صفحه ۷۶ همین کتاب آمده "ملاحظات نکات امنیتی"، رفیق حمید اشرف هم نام اصلی همه اعضا را نمی دانست. اتفاقاً در "تحلیل یک سال تجربه مبارزه چریکی در کوه و شهر" رفیق حمید تنها نوشته است که دسته کوهستان با " امکانات محدود درون گروهی به ۹ نفر افزایش یافت که از این عده یک نفر در جنگل مفقود گردید و جستجوهای چند شبانه روزه افراد دسته برای پیدا کردن وی به نتیجه نرسید.

عدم رعایت برخی اصول

حمید اشرف این کتاب، تا آن جا نسبت به سرنوشت افراد مجبوس در زندان و یا ناشناخته برای رژیم شاه غیر متعهد است که با لاابالی گری ، تمام مسایل را در مورد آن ها افشاء می نماید. در این کتاب "دیاگرام" ی از روابط گروه جنگل کشیده شده و مشخصات افرادی که در ارتباط با مهدی سامع بوده اند ، مشخص گردیده و گویا رفیق حمید از آن ها نام برده است. این کار در شرایطی از طرف حمید اشرف کتاب مورد بحث صورت گرفته که مهدی سامع در زندان بود و حمید اشرف نمی دانست که آیا در بازجوئی های مهدی سامع چنین روابطی آشکار شده و نام افراد مرتبط با او برای دشمن شناخته شده است یا نه. حال اگر بدانیم که رفیق

ادامه در صفحه ۱۹

اسم برده شده و گفته می شد که او در جریان حرکت هسته چریکی در کوه ، ناپدید شده است. (۲) اما حمید اشرف این کتاب او را با اسم شناخته شده امروزیش مورد خطاب قرار می دهد و گاه او را "رفیق دکتر ایرج صالحی" می نامد. تازه این در حالی است که حمید اشرف واقعی به دلیل این که فرد مذکور را نمی شناخت در جزوه "تحلیل یک سال تجربه مبارزه چریکی در کوه و شهر" از او به عنوان یک عضو



گمشده جنگل یاد می کند. به راستی منتشر کنندگان این کتاب با ذکر چنین نامی از زبان رفیق حمید اشرف چه هدفی را تعقیب می کنند!؟

اصرار در به کارگیری نام اصلی رفقای جنگل در این کتاب تا به آن حد است که در چند جای کتاب، نویسنده (که ادعا شده رفیق حمید اشرف است) وقتی که دارد از قول دیگران هم در باره کسی صحبت می کند باز نام اصلی او را به کار می برد. گویی که در جنگل همه رفقا همدیگر را با اسامی واقعی شان می شناختند و همدیگر را هم با نام اصلی شان صدا می کردند. برای نمونه در صفحه ۵۴ می نویسد: "در این موقع سایه ای در تاریکی نمایان شد ، رفیق بنده خدا بود. نگرانی از چهره اش به روشنی خوانده می شد. او می گفت: "رفیق ایرج صالحی که برای آوردن هیزم به اطراف رفته بود هنوز برنگشته است در حالی که باید اینک برگشته باشد". همان طور که ملاحظه می شود رفیق هادی بنده خدا لنگرودی که طبیعتاً بر اساس فرهنگ حاکم بر گروه که افراد همدیگر را با نام مستعار می شناختند و صدا می زدند در این جا نام اصلی ایرج صالحی را به کار می برد. در ادامه داستان متوجه می شویم که رفیق صفائی هم از این عضو تازه پیوسته به دسته کوهستان - که هنوز یک هفته از آمدنش نمی گذشت جا زده بود - با اسم اصلی اش صحبت می کند. او وقتی که در رابطه با شک رفیق بنده خدا مبنی بر این که ممکن است فرد تازه کار "در قبال دشواری های راه ، طاقتش به سر آمده باشد" صحبت می کند خطاب به رفیق بنده خدا می گوید: "رفیق صالحی، رفیقی صادق و یک انقلابی با تمام خصلت هایش

کوه" هم می بینیم که با این که اکثر رفقای گروه جنگل کشته شده بودند ، اما رفیق حمید تنها از چند رفیق با نام اصلی نام می برد. اما حمید اشرف این کتاب حتی کسانی را که با رفقای جنگل مرتبط بودند و در زمان حیات وی در زندان به سر می بردند ، با اسامی اصلی شان به خواننده اش می شناساند!!! امری که آشکارا مغایر با فرهنگ و سنت رایج در سازمان چریکهای فدائی خلق بود. فرهنگ و سنتی که رفیق حمید اشرف شدیداً پایبند آن بوده و خود یکی از مروجین آن به شمار می رفت. در ضمن در این کتاب هم که به نام رفیق حمید چاپ شده است یک نمونه به دست داده شده که نشان می دهد که رفیق حمید رفقای همراهش را با نام مستعار خطاب می کرد و نام اصلی شان را نمی دانست. در صفحه ۷۹ کتاب داستانی تعریف می شود مبنی بر این که زمانی که رفیق حمید با ماشین رفیق ناصر سیف دلیل صفائی برای تماس با دسته کوهستان به بندر شاه رفته بود ، اقوام رفیق ناصر

سیف دلیل صفائی با دیدن ماشین او که در اختیار رفیق حمید بوده به خیال این که وی ماشین فامیل شان را دزدیده است ، پلیس صدا می کنند و کار به کلانتری رفتن می کشد. رفیق حمید که توجیه اش این بوده که ماشین دوستش را به امانت گرفته است ، فوراً مشخصات رفیق ناصر را از روی مدارک ماشین می خواند تا بتواند موضوع را رفع و رجوع نماید. همین مورد خود گواه آن است که رفیق حمید نام اصلی رفیق ناصر را تا آن زمان نمی دانسته است.

برجسته بودن به کار گیری اسامی اصلی در این کتاب علاوه بر مغایر بودنش با فرهنگ و سنتی که رفیق حمید اشرف به آن پایبند بود ، از این نظر نیز باید مورد توجه قرار گیرد که منتشر کنندگان این کتاب از این امر در صدد چه استفاده ای هستند. مثلاً در این کتاب در کنار اسامی اصلی رفقای جنگل بارها از فردی هم به نام ایرج صالحی نام برده می شود که حمید اشرف این کتاب هم همواره از او با احترام و به خوبی یاد می کند! ایرج صالحی کسی است که به اشتباه در دسته جنگل جای گرفته و یک هفته با رزمندگان جنگل به سر برده بود. او در طی همان یک هفته متوجه شده بود که جُرَبزه مبارزه نداشته و اهل این کار نیست. در نتیجه بدون اطلاع به رفقای جنگل آن جا را ترک کرده و به قول معروف به سر خانه و زندگی خود برگشته بود. اتفاقاً تا همین اواخر یعنی تا قبل از انتشار کتاب وزارت اطلاعات ، تا جایی که من می دانم اسم واقعی این فرد برای کسی شناخته شده نبود. تا آن جا که در سال ۵۰ در میان رفقای فدائی زندانی در زندان اوین ، از فردی با نام مستعار "آرش"

کمک های مالی به چریکهای فدایی خلق ایران

ایرانیان مبارز!

چریکهای فدایی خلق ایران در پیشبرد امر مبارزه بر علیه رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی، این دشمن قسم خورده کارگران و خلقهای تحت ستم ما به کمکهای مالی شما در هر اندازه ای نیازمند و متکی هستند. با کمک مالی خویش سازمان را در پیشبرد اهداف مبارزاتی و انقلابی اش یاری کنید!

آلمان

۲۰ یورو	میز کتاب در اول ماه مه
۳۶۰ یورو	رفیق حمید اشرف
۱۰ یورو	بگذار برخیزد
۳۰ یورو	چریک فدائی احمد کریمی
۱۰ یورو	کتاب جدید
۴۰ یورو	چریک فدائی شهرام حسینخانی
۱۰۰ یورو	میز کتاب مراسم سیاهکل در هانوفر
۵ یورو	صندوق کمک مالی

سوئد

۱۵۰ کرون	ناصر شایگان شام اسبی
۱۵۰۰ کرون	آرم چریکهای فدایی خلق ایران
۶۰۰۰ کرون	بابوکان

نروژ

۱۰۰ یورو	چریک فدایی خلق رفیق علی اکبر صفایی فراهانی
۱۰۰ یورو	چریک فدایی خلق رفیق عباس مفتاحی

ادامه در صفحه ۱۲

گزارشی از آکسیون ۲۱ جولای در آمستردام هلند در دفاع از زندانیان سیاسی و کارگران دربند ایران



روز یکشنبه ۲۱ جولای ۲۰۱۹ برابر با ۳۰ تیرماه ۱۳۹۸، به دعوت "کمیته حمایت از مبارزات کارگران و زحمتکشان ایران - هلند"، تظاهراتی در میدان دام آمستردام در دفاع از زندانیان سیاسی و کارگران زندانی و دفاع از مبارزات کارگران و زحمتکشان ایران برگزار گردید. در این مراسم تظاهرکنندگان خواهان آزادی زندانیان سیاسی و کارگران زندانی شدند.

محل آکسیون با بنر ها و پوستر های مختلف تزئین شده بود. همچنین شعار هایی که منعکس کننده خواستهای شرکت کنندگان در این حرکت بود، در اطراف محل نصب شده بودند. امری که به بازدیدکنندگان از آکسیون امکان می داد هر چه بیشتر با اهداف و خواستهای سازماندهندگان این حرکت در حمایت از مطالبات کارگران ایران، آشنا شوند. این حرکت مبارزاتی از ساعت یک تا سه بعد از ظهر ادامه داشت.

فعالین چریکهای فدایی خلق ایران در هلند که یکی از نیروهای تشکیل دهنده این کمیته می باشند ضمن شرکت در این حرکت مبارزاتی با گذاشتن میز کتاب به پخش نشریات سازمان پرداخته و پاسخگوی پرسشهای مراجعه کنندگان بودند.

جمهوری اسلامی، با هر جناح و دسته، نابود باید گردد!
زندانی سیاسی، کارگر زندانی آزاد باید گردد!

فعالین چریکهای فدایی خلق ایران در آمستردام - هلند
۲۱ جولای ۲۰۱۹

آدرس پست الکترونیک
E-mail: ipfg@hotmail.com

فیس بوک سازمان
SiahkalFadaee

کانال تلگرام
@BazrhayeMandegar

اینستاگرام
BazrhayeMandegar

برای تماس با
چریکهای فدایی خلق ایران
با نشانی زیر مکاتبه کنید:

BM BOX 5051
LONDON WC1N 3XX
ENGLAND

"پیام فدایی" بر روی شبکه اینترنت
از صفحه چریکهای فدایی خلق ایران
در اینترنت دیدن کنید:
www.siahkal.com

از صفحه رفیق اشرف دهقانی
در اینترنت دیدن کنید:

www.ashrafdehqhani.com

برقرار باد جمهوری دمکراتیک خلق به رهبری طبقه کارگر!